الضائعات الفاقدات حواسرا كمثل الاماء يشهرن في كل بلد و اباشكايت كنم از حال يتيمان بي پناهت
وحسرت كشان دو بدرت كه ايشانرا مثل كنيزان در بلاد ميگردانند اخي يا اخي قل للمسافرين
لسلب جريحي قد رحموا حال غريبتي ايبرادر اخر سفارش مرا بجماعت لئام كه مدد اكنند باين كودكان
و رحم كنند بر غربت من اخي ليت هذا النحر كان بخنجري و يا ليت هذا السهم كان بمهجتي ايبرادر
كاش بعوض تو مرا نحر كرده بودند و بجاي سينه تو كاش سينه مرا شكافته بودند و كاش تيرها كه
ببدن تو زدند بر جگر من زده بودند اخي يا اخي ما كان اطيب عيشنا و اطيب ايامنا قضيت
بطيبتي ايبرادر چه نيكو زندگي و عيش بود زماني كه در خدمت تو بودم و چه نيكو اوقات بود
اوقاتي كه در مدينه گذشت اخي بلغ المختار طه سلامنا و قل ام كلثوم بكرب و محنة ايبرادر
سلام ما را باحمد مختار برسان و بگو دختر ام كلثوم بكرب و محنت مبتلا گرديده اخي بلغ الكرار
عني تحية و قل زينب اضحت تساق بذلة سلام مرا بپدرم حيدر كرار برسان و بگو دختر
زينب با ذلت بهر طرف ميبرند اما وقايع بعد از واقعه عظمى شهادت انس و جان امامت و
هادي شبستان ضلالت چنانچه ابن طاوس و شيخ مفيد و ديگران نقل كرده اند اينست كه چون
انحضرت بدرجه رفيعه شهادت فايز گرديد و نفس مطمئنه اش ندائي ارجعي الى ربك راضية مرضية
اجابت نمود الى الرفيع الاعلى گويان بعالم قدس ارتحال نمود و داغ مصيبتش بر دل و جان كائنات
گذارده شد باد سرخ عظيمي و غبار و سياه عظيمي برخواست و بنحوي عالم ظلماني و تاريك گرديد
كه ديده كس چيزي نميديد بحيثيكه آن قوم گمان كردند كه عذاب بر ايشان نازل شده و در روايت ديگر
زمين متزلزل و مشرق و مغرب عالم را فرا گرفت و آفتاب منكسف شد و آسمان خون بارديد
اسمان بهوا بلند و منادي در افق اعلى ندا كرد كه قتل الامام ابن الامام قتل والله الحسين و مردم
همه در حيرت افتادند لشكر مخالف سر بتكبير كفتند و صدا بالله اكبر بلند كردند چه نيكوي
گويد يكي از شعراء و يكبرون بان قتلت قائما قتلوا بك التكبير و التهليلا تكبير ميگويند كه تو را
كشتند اي ابا عبد الله و حال آنكه بكشتن تو تكبير و تهليل را كشتند و توحيد و خدا پرستي را بر طرف
كردند صاحب مناقب و ابن بابويه و ابو مخنف صاحب منتخب بالفاظ متقاربه روايت كرده اند كه چون
انحضرت را شهيد كردند اسب انحضرت چون صاحب خود را كشته ديد شيهه ميكشيد و فرياد ميزد و سجده
ميكرد ابو مخنف ميگويد ميگفت الطلبة من امة قتلت ابن بنت نبيها يعني داد از امتي كه فرزند
دختر پيغمبر خود را كشتند و در معركه مقتل روانه شد و ميان كشتگان ميگشت پسر سعد گفت اين حسين

حیوانرا بگیرید بدور تن جمشید ندانخیوان دست بر زمین برد ولکد بزد بدندان والکد و دست و دو رجل
نفر را بجهنم فرستاد و سوار بپای را از اسب بر زمین انداخت خر نتوانستند او را دستگیر نمایند
سعد مرتبه زد که ذی بر شما از او دور شوید و او را بگذارید تا ببینم چه میکند از او دور شدند
ان اسب بیکه کسی بر طلبش نیست آمد در میان کشتگان میگردید تا بدن انور زلال خیر البشر رسید
پس از او بو میکرد و میبوسید و بیشانی را بر او میمالید و هو مع ذلک یصهل و یبکی بکاء الثکلی و با خود
این نعره میزد و مثل زن بچه مرده اسب از دیده مرتجز بخوبکه هر کس خاطر نموده تعجب کرد پدر بیاند خود
رو آنکه کرد بیابان پر کرد بود از صدای او زینب خاتون صدای اسب برادر شنید بگمان که
اسب برادرم میاید بلکه پدر آمده است اخرجی الیه و استقبلی از برای استقبال پدر بیرون رو
از خیمه بیرون آمد و ضارب بر او انداخته بود چون نظر کرد اسب را دید و پدر را ندید نظر بر سر و روی
آن زد بانو و کاکل او را خون آلود دید پس مقنعه از سر کشید و جامه را درید و فریاد کرد قتل والله الحسین
بخدا قسم که پدرم را کشتند و مرا یتیم کردند پس ناله و استغاثه و اقرباه و ابعد سفراه و اطول کرده
و واصبعتاه بر آورد و در طیانچه بر رو میزد زینب خاتون سلام الله علیها سید نعره و لطمه بر روی
زنان زنجیر بجنبند همگی جامها را چاک زدند و طیانچه بر رو زدند و ناله و واحسینا و واحسینا
و واحسنا و واحسینا بر آوردند و فریاد وا اخاه و وا حسیناه و وا قلة ناصراه بر کشیدند و میگفتند الیوم
مات جدی محمد الیوم مات علی المرتضی الیوم مات فاطمة الزهرا امروز جد ما از دنیا رفت امروز
علی مرتضی را شهید کردند امروز فاطمه زهرا از دنیا رفت پس چنان شیون و فغان از آن بیکسان بلند
شد که ملائکه آسمان از اضطراب در آوردند شیون بدیهم فاضطربت لبکاء احمد و کل شیء بعیرط الا بعیر
چنان نالیدند از آن بیکسان بلند که جبرئیل بگریه در آمد و هر چیز از موجودات الحضرت را نوحه میکردند تا حضرت
رسول الثقلین خاتم و من الیک المعزی الکرام بخدمت رسول الثقلین و شده حال صعب بر بیند
پس اولاد حریم خود را در تنگای محنت بیند و هذی ناقة ربی عجل ماتنا و هذی نساء
الغوث من عظم ما لقی بگفت خدایا اجل ما را نزدیک و قبض کن روح ما را بگفت الغوث الغوث
از فریاد رسی نیست که ما را فریاد رسی کند عمر سعد گفت خیمه‌ها آتش زدند بگو بر کنند پس
نبود آنچه بجز بر کردند آنچه بود حرم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بسوزانید و مکرر خواهش
ما را غارت بردند پس آتش امر کرد بنهب خیمه‌ها و تاراج اسباب ایشان کرده بیشتر ما را بسبب
کرد بدند مصیبتا آنچه بود از ایشان بردند حتی آنکه چادر و مقنعه از سر ایشان میبردند

اطفال وگوشواره را از گوش زنان میربودند و بسا بود که گوشواره را میکشیدند و گوش ایشان را
پاره میکردند بلکه بسا بود که گوش بعضی را کندند فَكَمْ حَرَمَوا مِنْ أُذُنٍ حَوْرَاءَ تَحْتَلِي وَكَمْ لَطَمُوا
مِنْ خَدٍّ عَبْلَةٍ عَانِقِ چه بسیار از گوشهای آن زنان حور وش ضبا منظر را که پاره کردند بجهة
گوشوار و چه بسیار طپانچه کردند بر روی آن دختران جمیله کریمه إِذَا مَسَّهَا ضَرْبُ السِّيَاطِ بِرَاحَتِهَا
وَلَمْ يَكُ وَاقٍ تَتَّقِي بِالْمَرَافِقِ امان اسیران نامحرم نبود که بر سر و پشت میزدند و هرگاه روهای خود را
بی ساتر میدیدند بدست خود روی خود را از نامحرمان میپوشیدند وَتَدْمَى عَلَى الْأَقْدَامِ أَوْجُهُ
زَارِدُهَا وَضَرْبُ الْعِدَى بِالسَّوْطِ فَوْقَ الْعَوَاتِقِ ایشان را بر قبیحهای کشتن آن نشانیدند و نوشته
ایشان ندبه و نوحه و تازیانه دشمنان بود که بر سر و پشت ایشان میزدند ابن بابویه در امالی روایت کرده
باسناد خود از فاطمه دختر سید الشهداء علیه السلام که آنجناب بعد از داخل جنت شدن من گودالی
بود مورد پایم در خلخال از طلا بود ملعونی پیش آمد و آن خلخال را از پایم بیرون میکرد و گریه میکرد گفتم
مَا يُبْكِيكَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ چرا میگریی گفت كَيْفَ لَا أَبْكِي وَأَنَا أَسْلُبُ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ چرا نگریم
و حال آنکه دختر پیغمبر را برهنه میکنم گفتم برهنه مکن مرا گفت میترسم غیر من کسی آنرا ببرد پس آنرا برد
جمیع آنچه در جنتهای ما بود بردند حتی چادر را از پشت ما میگرفتند صاحب مناقب محمد بن ابیطالب
الموسوی روایت کرده اند که جمیع آنچه در جنتها بود بردند تا اینکه گوشواره در گوش ام کلثوم خواهر امام
حسین علیه السلام گرفتند و گوش او را پاره کردند و زنان جامه که بر پشت داشتند از ایشان میگرفتند
شیخ فخر الدین در مقتل خود نقل میکند از زینب خاتون دختر امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه که گفت
من بر در جنت ایستاده بودم مردی که چشمهایش ازرق بود داخل جنت شد و آنچه در جنت بود گرفت و جمیع
آنچه بر من بود گرفت نظر کردم دیدم که زین العابدین علیه السلام بر روی پوستی خوابیده آنرا از زیر او
کشید و او را بر زمین انداخت و امد بسوی من و مقنعه مرا گرفت و در گوشواره کرد در گوش داشتم گرفت
ولکن گریه میکرد گفتم با او که خدا ترا لعنت کند هَتَكْتَنَا وَأَنْتَ مَعَ ذَلِكَ تَبْكِي پرده حرمت ما را دریدی
و ما را برهنه کردی و با وجود این گریه میکنی گفت گریه میکنم بجهة آنچه بشما رواداشتم زینب میگوید بخشم
امدم و گفتم خدا دست و پای تو را قطع کند و در آتش دنیا بسوزاند تو را قبل از آنکه بآتش آخرت بسوزی
از دعای مظلومه بعد از خروج مختار او را گرفتند دست و پای او را بریدند و بآتش سوختند لا رحمه الله
حمید بن مسلم میگوید بخدا قسم که میدیدم زنان و دختران او را و عیال او را که جامه بدن ایشان را از
ایشان میگرفتند چون بنزد علی بن الحسین علیه السلام رسید او را دیدند که بر فراش خوابیده و مرض شدید

شد بدانست و با شمر علیه اللعنة بود جماعتی از بیادکان گفتند یا امیر امیر کنی کفتم سبحان الله تقتل
الصبیان ایا کودکان را میکشید این کودک بیمار است و بخود مشغول او را از ره مکنید ایشان دکی کردم
ایشان را از او دفع کردم عمر بن سعد آمد نزد جنیهای زنان چنان شیون و صیحه زدند و چنان گریه کردند
که آن سنگدل با ایشان رحم کرد و گفت کسی داخل خیمه زنان نشود و کسی متعرض این بیمار نگردد
و آن زنان با او التماس کردند که از اسباب ما آنقدر بما رد کنند که خود را بپوشیم ملعون گفت
کسی چیزی از ایشان برده رد نماید ولکن بخدا قسم اگر چیزی پس ندادید پس جماعتی را مرکل آن زنان
کردند و با خیمه ایشان که کسی فرار نکند حمید میگوید دیدم زنی را از طیبه بکر بن وایل که با شوهرش
در لشکر پسر سعد بود چون دید آن قوم بیحیا دست بجهانی بر خزان جبر انداز ده ایشان را
بر صورت میکوبند و شمشیر بر داشته بجانب خیمه روان شد و میگفت ای آل بکر بن وایل آیا تسلیب بنات
رسول الله کجا بند طلب کنند کان خون رسول الله پس شوهر ملعونش آمد و او را بسوی منزل خود برگردانید
چه نیکو میگوید شیخ جلیل شیخ عبد النبی جزائری بالذل الاسلام بالعزة اضر وما الله بالقصاص
داد از ذلت اسلام کجا است عزت خداوند بکار آری عزت خداوندی هست ولکن بتعجیل در انتقام کردن
نیست زیرا که میداند که از قبضه قدرت بیرون نمیروند یا بنات البتول ما انصفتنا بل منکن بالعفو
غفول ای دختران فاطمه غافل نمیباشد خدا از انچه شما کرده اید این گروه از خدا بیخبر ایها الخطاب
فیکن بین الناس فالله شاهد و وکیل ای با عجایب از شما میکنند و شما را بی حجاب میگذارند در میان
خلایق و حال آنکه شما برگزیده خدایید و خدا شاهد و وکیل میباشد لئن شغلتنا البتول لا
ابن علی بل ابن رسول الله رکنی بالعراء و علیکن من الذل و الهوان کجا است مادر شما فاطمه زهرا
و پدر شما علی مرتضی و جد امجد شما که بر منبر شدی ابد در میان دشمنان و ذلت و خواری شما از فرد گفته
از فاطمه صغری روایت شده است که من در خیمه ایستاده بودم و نظر میکردم بیدم و اصحاب که ایشان را
کشته بودند مانند گوسفند قربانی و بر روی قتلی بیابان انداخته بودند و اسبهای مخالف بر جسدهای
مطهره ایشان میتاختند و در فکر بودم که آیا بعد از پدرم بر ما زنان چه روی خواهد داد اتقتلوننا
ام تاسرونا آیا ما را مثل مردان ما میکشند یا ما را اسیر میکنند ناگاه مردی شمر از روی دعوی بر ما
میامد و ما را آزار میکرد ناگاه ملعون آن زنان را میدوانید بکعب نیزه و کعب نیزه بر پشت زنان
میزد و ایشان را بر هنه میکرد و ایشان بیکدیگر پناه میبردند فانه لحلاء و ابناء و اخذ ناصر و نصرنا
و احسناه بر کشیده بودند و میگفتند لما من مجیر یجیرنا آیا مرد نیست که بدادرسی ما فریاد رسی نیست

که ما را از دست این ظالم نجات دهد یا مسلمانی نیست که ظلم را از ما دفع نماید فاطمه میگوید پس دم
بپرواز آمده و لرزه بر اعضایم افتاد و بهر طرف نظر میکردم که عمه ام ام کلثوم را ببینم و باو پناه
برم ناگاه دیدم املعون قصد من کرد گفتم چاره نیست مگر که بخانه بسوی صحرا و بصحرا گریخته
دیدم املعون بعقب من میاید دستپاچه شدم و اذا بکعب الرمح بین کتفی ناگاه دیدم کعب نیزه
میان کتف من زد من بر رو در افتادم املعون آمد گوشم را پاره کرد و گوشواره از گوشم ربوده و خون
از رویم جاری کرد بلند و مقنعه از سرم برداشت بفرمود که آفتاب بر سرم تابید و بسوی خیمها برگشت من
غش کرده بودم و بیهوش افتاده بودم چون بهوش آمدم دیدم عمه ام بر بالینم نشسته و گریه میکند
و میگوید برخیز برویم بمیدانم برادرت بیاورت چه کرده گفتم آنچه با کنیزان کرده
که سرم را از نامحرم بپوشم عمه ام گفت آنچه منهم مثل تو بیا تو بیا شم و نظر باو کردم فرأیت رأسها
مکشوفة و متها قد اسود من الضرب پس دیدم که سر و زن فاطمه علیها السلام را که برهنه بود و دستش
از زدن نازیانه سیاه شده بود فهل یبلغ بنت النبی بنانها عرایا کاسر الروم منکشفات
آیا کسی هست که خبر کند دختر پیغمبر را که دخترانش را برهنه کرده اند و مانند اسیران روم و فرنگ
منکشف سر برهنه میباشند آه ما قوی من سوری و اجمعی بتامالی فی ذل السبا و شتاتی
ای فاطمه برخیز و از پرده بیرون بیا و بیتیمانت که در ذلت و اسیری گرفتار و متفرق شده اند جمع
اوری نما فاطمه میگوید بخیمه برگشتم و اینها در خیمه بودند و اجتماع کرده بودند و برادر مظلوم علی بن
الحسین علیهما السلام را دیدم در گوشه بر رو در افتاده و از شدت گرسنگی و تشنگی و مرض طاقت
نشستن نداشت پس ما بر او میگریستیم و او بر ما میگریست ابن طاوس روایت کرده که اهل بیت را
از خیمها بیرون کردند و آتش بر آنها زدند و اویلاه مفرجن حواسر مسلبات حافیات باکیات
از زنان چون این بشری را از آن شقاوت دیدند از خیمها بیرون ریختند با سر و پای برهنه گریان و محاسن
اندام فلک بر آتش غیرت سپند شد که خوف خصم در حرم افغان بلند شد کاش آن زمان سرادق
گردون نگونسار و این خرگه بلند ستون بیستون شدی کاش آن زمان زاه جگر سوز اهل بیت
بکعبه برق خرمن گردون سوز شدی ابن طاوس میگوید که عمر بن سعد ملعون ندا کرد که کیست که
برود و بدن مطهر سید الشهداء علیه السلام اسب بتازد پس ده نفر از لشکر شقاوت اثر از برای
این امر عظیم یاد رمیدان جرأت نهادند و اسامی ایشان را ذکر کرده و از ابو عمر زاهد روایت کرده
که در شان نسب ایشان نظر کردم مجموع از اولاد زنا بودند و از فاطمه دختر سید الشهداء علیه السلام

علیه السلام نقل شده که بدرد برهنگی و اسیر بی خود بنا بودیم که دیدم منادی ندا کرد بیا بید بدن حسین
علیه السلام را با مال ستم سوزان کنید کند باد زبانی که بی لکنت این را بگو بدچون این را شنیدم نتوانستم
بنشینم و برجای خود قرار گیرم من و عمام برخواستم و لکن من خواستم که از آن مکان دور شوم که نبینم
این عمل را نسبت به پدرم و اما عمام سر اسیر روانه قتلگاه کردید و بجائی نیکه میتواند که از
دفع نماید تا اینکه خود را بنزد جسد مطهر آنحضرت رسانید بدانکه از کلام ابن طاوس و غیره بر
میاید که آنجماعت بیدین این عمل شنیع را مرتکب شدند و از کثرت اخبار و زیارات نیز مستفاد
میشود و علما شعراء نیز در مراثی و قصاید ذکر کرده اند اما احادیث از آنجمله روایت علی بن ابی طالب
است که از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است در کیفیت شهادت آنحضرت که بیان فرمودند بخوبی
که دل سنگ را آب میکند و در آخر حدیث فرمودند وَلَقَدْ اَوْطَؤُهُ الْخُیُولُ بَعْدَ ذٰلِکَ بعد از
کشتن اسبها را بر او راندند و اما زیارات از آنجمله فقره زیارت عاشورا است که از ناحیه مقدسه
بیرون آمده و در کتب مزار مذکور است که خطاب میکند بآنحضرت تَطَؤُکَ الْخُیُولُ بِحَوَافِرِهَا وَ
تَعْلُوکَ الطُّغَاةُ بِسَوَاتِرِهَا الی غیر ذلک و کلینی روایت کرده است که چون ابن اراده کردند حضرت زینب
خاتون عرض کرد ای سید من یکی از آن شدهای پیغمبر در پا کشتی او شکست و بجزیره شیری نزدیکی
او ملازم او توسید پس گفت یا ابا الحارث من از آن کرده پیغمبرم همینکه نام مبارک آنحضرت را شنید
صبر کرد و در پیش روی او براه افتاد و او را براه رسانید و نجات داد ای سید من در این نزدیکی
شیری میباشد بگذار بروم و اعلام کنم او را که فردا میخواهند بدن فرزند پیغمبر را پامال سم اسبان
نمایند زینب او را اذن داد فقه میگوید رفتم بنزد آن شیر و گفتم ای شیر یا سید آنکه فردا بنی امیه می
خواهند با حسین علیه السلام چه کنند اعلم اَتَمْ یُرِیدُونَ بِوَاطِئُونَ الْخُیُولَ ظَهْرَهُ بدانکه میخواهند
بر بدن شریف او بتازند میگوید که بخدا قسم دیدم که آن شیر برخواست و روانه شد و من در عقبش
روانه شدم آمد تا بنزدیک جسد اطهر آنحضرت چون شناخت جسد آنحضرت را رو بر آن مالید و خاک
میمالید و تضرع و زاری میکرد و از سر شب تا صبح اشک از دیده اش جاری بود چون صبح شد آنجماعت
بیدین بجهت این اراده روانه شدند چون بنزدیک قتلگاه رسیدند و آن شیر را دیدند ترسیدند و
برگشتند ابن سعد گفت این را پنهان دارید و تیمور الشاعر اَصَدْرِی حَوَی وَحْیَ الْاِلٰهِ وَعِلْمَهُ
بِحُطَّمُ فِی عَدْوِهَا الضُّمْرُ الْجُرْدُ آیا در آن سینه که مخزن علوم الهی و محل رموز نامتناهی بود آن را در هم
شکنند بپای اسبها وَجَسْمٌ لَهُ الْاَفْلَاکُ وَالْاَرْضُ کُوِّنَتْ بِخَلْقٍ ثَلٰثًا مَا بِهَا ضَمَّهُ لَحْدٌ آیا بدن که

بجهة او و بواسطهٔ او آسمانها و زمینها خلق کرد بدسر و ذرا بر روی زمین مباند از نزد او و او را در
نمینماید وَرَأْسٌ تُرْمَى بِهِ فِي أَبْعَدِ خُطَّةٍ بَلَدٍ آیا این سری که روزگار
در کار جناب فاطمه علیها السلام وارد داشت از بر نیزه میزنند و در بیابان میگردانند بدانکه بعد از
نهب و غارت و سوختن خیمها و عبور دختران پیغمبر صلی الله علیه و آله و بعد زنان و کودکان که بودند
ایشانرا اسیر و دستگیر کردند و بخدا قسم که این حکایت جگرها کباب مینماید و برای اسیر کردن دختران
پیغمبر صلی الله علیه و آله در این ذلت کشی و شیدنی نمیباشد یَا لَيْتَ أُمَّ صَاحِبِي قَبْلَ أَنْ فَرَعَتْ أَرَى
بَنِي النِّسَاءِ وَالْمَا شِيَةِ بِالْ کاش کرده بودم و نمیشنیدم که زنان هاشمیه را در سواها شبها
اسیر کردانند مُكَشَّفَاتٍ عَلَى الْأَقْتَابِ عَارِيَةً مَصْفُودَةً بِحُبُومٍ غَيْرِ أَبْرَابِ آه کاش نمیشنیدم
که ایشانرا برهنه بر قبهای برهنه سوار کردند و بدنهای ضعیف ایشانرا بقید و زنجیر مقید کردند
بدانکه از بعضی از حکایات مستفاد میشود که ایشانرا در محامل و کجاوه ها نشانیدند چنانچه در
حکایت مسلم جصاص خواهد آمد و لکن از روایات و زیارات و قصاید اشعار علما بر میاید که ایشانرا
بر اقتاب عاریه در الانهای عاری نشانیدند بدین دردم فدای مظلومی شما باد ای اهل بیت
بلکه بر میاید از اخبار و غیره که ایشانرا بقید و زنجیر در آوردند چنانچه در زیارت صاحب الامر صلوات
الله و سلامه علیه است که ان ناحیه مقدسه بیرون آمده است که میفرماید وَسُبِيَ أَهْلُكَ كَالْعَبِيدِ
وَصُفِّدُوا بِالْحَدِيدِ عَلَى أَقْتَابِ الْمَطِيِّ اهل و عیال ترا اسیر کردند مثل بندگان و ایشانرا با
زنجیر مقید کردند و بر قبهای شتر نشانیدند تَلْفَحُ وُجُوهَهُمْ حَرُّ الْهَاجِرَةِ يُسَاقُونَ فِي الْبَرَارِي
وَالْفَلَوَاتِ أَيْدِيهِمْ مَغْلُولَةٌ إِلَى الْأَعْنَاقِ يُطَافُ بِهِمْ فِي الْأَسْوَاقِ بر ایشان میگردد میسوزانید و فنا
ایشانرا حرارت آفتاب ایشانرا در بیابانها میراندند و بادشاهی محل شاه با کردند در بازارها
گردانیدند عَلَيْكُمْ جَرَى مِنْ مَحْنَتِهِنَّ دَاشْتَ جبرئیل کشتند بی غمگار و محل شر سواد عَجَبًا مِنَ
السَّبْعِ لَطَرْفُهُ وَهَفَ لَمْ تَنْشَقِّ الْأَرْضُ لَمْ تَنْصَدِعِ أَسَفًا عَلَيْهِ وَالْكَوَاكِبُ كَيْفَ لَمْ تَنْقَضَّ
الْأَفْلَاكُ لَمْ تَنْحَلِّ تعجب دارم که چرا آسمانها هفت گانه منشق نگردید و زمینها شکافته نشد و چرا
ستارها بر زمین نریختند و چرا افلاک از حرکت نایستاد قُتِلَ ابْنُ فَاطِمَةَ وَبِتْنَ حَرِيمُهُ بِيَدِي الْأَعَادِي
لَا كَفِيلٌ وَلَا وَلِيٌّ حسین علیه السلام پسر فاطمه علیها السلام را کشتند و ابنه زنان و حریمش بر دشمنان گرفتار
نه ایشانرا کفیلی و نه دوستی هَلْ تَقْتُلُونَ بِأَمْرِ دِينِكُمْ فِي الْأَسْرِ تَسْتَطْعِنُ مَنْ لَا يُقْتَلُ آیا
آیا می کشید بدین دین شما را بلکه چرا زنان عالم را اسیر کنید و با التماس مدارائی کوئید ما را

ما را رحم کنید و اذیت مکنید کسی از ایشان قبول نکند قوموا اذا لم تدرکوه تدارکوا بان العفاة
من کفا الحنظل اگر سید و مولای خود را ادراک نکردید که جان را فدا کنید و او را از دست کفار خلاص
کنید برخیزید و این زنان مخدره را از دست این لشکر کفر اثر خلاص نمائید باری ایشان را اسیر کردند
و روانه کوفه کردند بروایتی از جمله ایشان را بقتلگاه گذرانیدند و بروایت ابن طاوس ایشان را
اسیران قسم دادند یحق الله الا ما مررتم بنا الی مصرع الحسین بخدا ما را بسوی محل کشته شدن حسین
علیه السلام بگذرانید چون آن اسیران را بنزدیک قتلگاه گذرانیدند و آن شهیدان را برهنه و عریان بدیدند
پاره پاره و دست و پای بریده شده در خاک و خون طپان دیدند چنان خروشی برآوردند که کشاف
ملاء اعلی را بتضرع و زاری درآوردند و چنان شورشی در میان آن اسیران دلسوخته افتاد
که آشوب و انقلاب در جمیع ذرات عالم افتاد و دست بر سر زنان و واحسین علیه السلام گویان
خود را از شترها بر زمین ریختند و در بعضی روایات که همگی بدن رجد سر و شهیدان جمع
شدند چون آن بدن را که جبرئیل گهواره جنبانش بود پیغمبر خدا بر سینه اش میفشانید برهنه و عریان
و پاره پاره دیدند همگی خود را بر روی آن جسد شریف انداختند و خون شریف او را بر روی و سوی
خود میمالیدند و ناله و واحسیناه و امظلوماه و اقتلاه برآورده بودند اما زینب خواتون همین
که نظرش بر بدن نازنین برادرش افتاد و بوسه گاه مصطفی صلی الله علیه و آله را از خنجر بیداد پاره
دید و بدن شریفش را عریان یافت نعره زد که هذا حسین بن ابن حسین منست چنان نعره زد که بعد از
از هزار سال هنوز صدای او بگوش عالمیان میرسد پشت عالم از آن میلرزد محتشم بی اختیار
نعره هذا از او حسین سر زد چنانکه آتش از او در جهان افتاد راوی میگوید بخدا قسم فراموش نمیکنم زینب
دختر امیر المؤمنین علیه السلام را که با آواز حزین و دل غمگین میگفت و اجداه صلی علیک ملیک
السماء هذا حسین مرمل بالدماء مقطع الاعضاء ابنک حسین تست که بدنش را بخون آغشته
کرده اند و اعضای شریفش را پاره پاره کرده اند و ما دختران نوامیم که ما را باسیری گرفته اند بسوی خدا شکایت
میکنم مصیبت خود را و درد دل خود را بسوی پیغمبر خدا و علی مرتضی و حمزه سید الشهداء علیهم السلام و اجداه هذا
حسین بالعراء تسفی علیه ریح الصبا قتیل اولاد البغایا ابنک حسین تست که برهنه کرده اند و باد
بر او میوزد و غبار بر او میفشاند و کشته اولاد زنا گردید هذا حسین مجزوز الرأس من القفا مسلوب
العمامة و الرداء ابن حسین تست که سرش را از پشت گردنش بریده اند و عمامه و ردایش را غارت
برده اند یا جداه یا ابتاه الیوم مات جدی رسول الله امروز جد بزرگوارم رسول خدا بمرد کجا شد ای جد

محمد مصطفی ایشان را اسیر کرده اند هذا الذی قد کنت تلام
فیه یا ابن جدود خضبا ایجد بزرگ رسیدن حسین است که همیشه کلوش را میبوسید ای
بوسه گاه را از دم شمشیر بریدند من بعد حجرک یا رسول الله قد ألقی کرچه بعد تو ای رسول خدا
این بدنی که در آغوش پرورش دادی اخر او را برهنه و خاک آلوده صحرا انداختند پس اغلطوه بالدماء
بخون و دل بریان و سینه سوزان در جانب سر شهید کرده و میگفت فدای تو شوم ای مظلومی که
لشکر را در روز دو شنبه غضب کردند فدای تو شوم ای مظلومی که او را از کون کردند بابی المهموم
حتی قضی بابی العطشان حتی مضی فدای تو شوم ای شهیدی که او را با غم و اندوه کشتند فدای تو شوم ای مظلومی
که او را با لب تشنه شهید کردند بابی من لا هو غائب فیرتجی و لا جریح فیداوی فدای تو شوم ای
آنکه نه به سفر رفته تا هستی امید بازگشت داشته باشیم و نه مجروحی هستی که زخمهای تو مرهم پذیر باشد
بفدای تو شوم ای شهیدی که از ریشت قطرات خون جاری میباشد بفدای تو شوم ای سنگ
خدا بفدای تو شوم ای نور دیده فاطمه زهرا راوی گوید فوالله انکت کل مدبر و عدو بخدا
قسم که همه دوست و دشمن را بگریه در آورد و در بعضی از روایات وارد شده است که حتی انکه اب
از چشمهای اسبان مخالف جاری شده بود و سمهای ایشان از دیدن ایشان ترشده بود صاحب منتخب شیخ
طریحی روایت کرده که چون ام کلثوم برادر مظلوم خود را دید که با بدن برهنه بر زمین افتاده و بادها
بر آن جسم شریف و بدن لطیف میوزد خود را از بالای شتر بر زمین انداخت و آمد و آن بدن مطهر را در
آغوش گرفت و گریه و ناله میگفت یا رسول الله فرزند ترا ببین که بی غسل و کفن بر زمین افتاده و باد
بجامه عیار او را کفن پوشانید و بدنش را بخون کردن غسل داده شده و اینک اهل او بنا کرده
اسیر کرده اند و بدنت بی طرف میدوانند و دوستی نیست که دفع شر از ایشان نماید و اینک سرهای
تو است که با سرهای اولادش بر نیزها زده اند چون آن جماعت بیدین مطلع شدند او را بجبر شر از
آن بدن شریف جدا کردند ابن طاوس روایت میکند که سکینه چون بدن مطهر پدر را بیرون آورد
و خون غشی دید دوان دوان آمد و خود را بر روی آن بدن شریف انداخت و آن زن زکیه که
گرد و میگوید در عالم غش شنیدم که پدر بزرگوارم میگوید شیعتی ما ان شربتم ماء عذب
فاذکرونی او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی ای شیعیان من هرگاه آب خوشگوار بنوشید مرا یاد
کنید و هرگاه غریبی یا شهیدی را ببینید بر غربت و شهادت من ندبه و نوحه کنید و انا سبط ابراهیم
من غیر جرم قتلونی و بجرم الخیانة بعد القتل عمدا سحقونی اخر من فرزند پیغمبر شما هستم که بی جرم

وکناه کشید و بعد از کشتن بدن مرا پامال سم اسبان کردند لَیْتَکُمْ فِی یَوْمِ عَاشُورَا جَمِیعاً نَظَرْتُمْ
کَیْفَ تُسْتَقَی لِطِفْلِی فَأَبَوْا أَنْ یَرْحَمُونِی کاش در روز عاشورا حاضر بودید و میدید که چگونه
استغاثه میکنم و شربتی از برای طفلم میطلبم و ایشان رحم نمیکنند مرا و بمن نمیدهند وَسَقَوْنَهُمْ
بِغَیْرِ عِوَضٍ الْمَاءَ الْمَعِینَ بِالْکُرْهِ وَمَصَابِ هَذَا رُکْنُ الْحُزْنِ و در عوض آب تیره حلقوم طفل من
زدند ای دادا از این مصیبت که ارکان هدایت را منهدم کرد وَبِلَهْ قَدْ جَرَحُوا قَلْبَ رَسُولِ الثَّقَلَیْنِ
فَالْعَنُوهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ شِیعَتِی فِی کُلِّ حِینٍ وای بر اینگروه که قلب رسول خدا را جروح کردند پس لعنت
کنید ایشان را هر چه میتوانید در همه اوقات چون بهوش آمد بر صورت و سر میزد و موی خود را میکند
پس جماعتی از آن عربهای بیدین بلدو را نطفل جمع آمدند و او را از سر آن بدن شربت کشیدند و در
حدیث معتبر روایت شده است که سید الساجدین علیه السلام فرمودند که چون پدرم با اولاد و برادران
و سایر اهل بیت او را کشتند و زنان و حرم او را بر جهاز شترها سوار کردند و ما را بسوی کوفه
روانه کردند پس نظرم بر ایشان افتاد دیدم ایشان را که بر روی زمین افتاده و کسی ایشان را دفن نکرده پس
دیدم بر من گران و عظیم آمد و غلق و اضطراب شدید در من بهم رسید که نزدیک بود روح از بدنم پرواز
رود چون عمام زینب خاتون را بخاطر آورد من مشاهده نمود گفت مالی أَرَاکَ تَجُودُ بِنَفْسِکَ یَا بَقِیَّةَ جَدِّی
وَأَبِی وَإِخْوَتِی تو را چه رسیده که می بینم روح از بدنت بیرون رود ای یادگار جد و پدر و برادرانم من
گفتم ای عمه چگونه جزع و فزع نکنم و حال آنکه می بینم آقای خود را و برادران و عموها و عمزادگان و اقوام را
که بر روی زمین افتاده و بدنهای ایشان بخون رنگین گردیده و برهنه و عریان نموده اند ایشان را نه کسی کفن
میکند ایشان را و نه کسی دفن مینماید این کشتگان را و نه کسی نزد ایشان رود و آمد و شد مینماید کَأَنَّهُمْ
أَهْلُ بَیْتٍ مِنَ الدَّیْلَمِ وَالْخَزَرِ گویا ایشان را مسلمان نمیدانند و از کفار میدانند پس عمه ام گفت ای
نور دیده جزع مکن بخدا قسم که این واقعه خبر داده است جد و پدر و عم تو و بتحقیق که خدا گرفته است
میثاق و عهد از گروهی از این امت که فراعنه امت ایشان را نمیشناسند معروف میباشند در آسمانها که ایشان
مجتمع نمایند این اعضای متفرق شده را و دفن نمایند این جسدهای بخون آلوده را و در اینجا اهل بیت را در قبر مقدس
پدرت سید الشهدا برپا نمایند که اثر آن بگذشتن ایام مندرس نگردد و ائمه کفر و اشیاع و ضلالت کوشش در
محو و طمس آن خواهند کرد ولکن اثر آن هر روز ظاهرتر خواهد شد و شان آن بلندتر خواهد
شد وَسَلَّمَ اَلَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد المرسلين واشرف السفراء المقربين وافضل
اهل السموات والارضين محمد وآله الطيبين واروحه الابجين واهل بيته المظلومين
خصوصا على نجله وفرخه وسبطه الامين المكين المنوع من الماء المعين المذبوح الاهل والبنين
الشهيد الطعين والاسير المهين صاحب الدار والدفين والجسد المرضوض من الجبين والشلو الرهين
والراس المشهر في البلاد بين الفئة الباغية الظالمين والشيب المخضب من ظلم الفرقة الطاغية
الفاسقين محروق الجبين مسلوب الرداء مهتوك الاعضاء مقتول الظماء مذبوح العضاء مقطع الاعضاء
بسيفه شقي الاولين والآخرين المذبوح بامر العين ابن اللعين الامام المكين والشيب الغريب الذي
هو للخلق امان وللحق يمين سيدنا ابي عبد الله الحسين ابن امير المؤمنين وبعد فقد قال الله سبحانه
كم تركوا من جنات وعيون وزروع ومقام كريم ونعمة كانوا فيها فاكهين كذلك واورثناها قوما
آخرين فما بكت عليهم السماء والارض وما كانوا منظرين پروردگار جليل در مذمت كفار
وهلاك ايشان بجهت عبرت بگران مبفرماید چه بسيار كذاردند بعد از خود باغستانها و چشمها
و زراعتها و خانهاى كريمه و منازل رفيعه كه در آنها خوش مى كذرانيدند و بعد از هلاك ايشان
بديگران ميراث دادیم و بر هلاك ايشان آسمان و زمين گريه نكرد يعنى كه دلش بر ايشان نسوخت
و اعتنائى نكردیم بايشان و نبودند ايشان از مهلت داده شدگان بدانكه عزت و ذلت و رفعت و جاه و مكرمت
و خست و بلندى و پستى همه از خدا است كسيكه خدا او را ذليل كرد عزيز نميكردد و كسى كه خدا او را عزيز كرد
ذليل نميكردد و شخصى كه خدا او را بلند كرد پستش نميتوان كرد و كسيكه خدا او را پست كرد بلند نميشود
و هر كس كه خدا او را دوست داشت هر چيز او را دوست ميدارد و هر كس كه خدا او را دشمن داشت همه
چيز دشمنش ميشوند اين مطلب پس واضح است بعقل و نقل بر اين شاهد است و بدانكه اگر چه خداوند
جليل هر كه را بخواهد بلند ميكند و هر كرا خواهد پست مينمايد يعز من يشاء ويذل من يشاء لكن
بجهة هم نيست عزت و رفعت را در بندگى خود قرار داده و راه بندگى را بخلق فرموده و ايشان را قدرت
و اختيار عطا داده هر كس سر بعبوديت بندگيش كذارد عزيز و بلندش كرد و هر كس كه گردن خدمتش بر ميان
جان بست او را خلعت خلافت و دوستى پوشيد هر آنكه او را گزيد و پا در ميدان جان سپاى كذارد
خداوند بر گزيد و تاج كرامت بر سرش كذارد و هر كس روى از آن تافت در مقام مهانت و خذلانش واكذاشت
و هر بخت برگشته كه از دوش كرنجت برنجت و هر شقى كه عصيانش ورزيد در خذلان خود كوشيد و

ومراتب احسان او اسائه مختلف است بقدر خدمت عزت میکنند و بقدر عصیان پست میکنند
بِقَدْرِ الْكَدِّ تُكْسَبُ الْمَعَالِي بنا هست که بجهت زیادتی شقاوت آسمان و زمین و ملائکه تبرا و لعنت
میکنند دشمن او میشوند و بنا هست که بجهت زیادتی طاعت و سعادت هر مخلوقی دوست او میشوند
و بالعکس چنانچه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمودند که هرگاه خدا بنده را دوست
داشت امر میفرماید ملکی را که بگو بدانی اُحِبُّ فُلَانًا فَأَحِبُّوهُ فلانی را دوست میدارم شما هم دوست دارید
پس همه اهل آسمان او را دوست دارند پس محبت او را در آب میاندازند فَيُحَبُّ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ لَا يُبْغِضُهُ
پس همه اشیا مدام از نبات و غیره مگر آنکه او را دوست میدارد بلکه زمین و آسمان او را دوست میدارند و اگر
از دنیا برود مواضع عبادت او از زمین محزون میشوند که چرا دیگر بر روی آن عبادت نمیکند و ابواب آسمان
بر او محزون میشوند که چرا دیگر اعمال او بالا نمیرود بلکه آسمان و زمین بر او میگریند همچنانکه وارد شده
است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله بحضرت امیر علیه السلام فرمود یا علی چون مؤمنی بمیرد آسمان و زمین چهل
صباح بر او خواهند گریست چون عالمی بمیرد چهل ماه بر او میگریند پس فرمودند یا علی چون تو شهید شوی
آسمان و زمین چهل سال بر تو خواهند گریست ای ابن عزت خدا بی نمازی میکرد در سلاطین جور و
اوباش غفلت و ثروت میباشند از اینکه چهار نفر با هوس یا طمع بد در ایشان جمع شده باشند و در دل
کس ایشان را دشمن دارند آسمان و زمین ایشان را دشمن دارند و بعد از دور روز غل و زنجیر کرده بجهنم
افتند و خلق از رفتن ایشان خوشحال شوند دلی بر ایشان نسوزد و چشمی بر ایشان
نگرید و از نظرها بر وداع کنند ایشان را بلعن یاد کنند مَنْ أَعَزَّ بِغَيْرِ اللهِ فَهُوَ ذَلِيلٌ فِي الدَّارَيْنِ
انبیا و اولیا را که چه عزت یافتند إِنَّ اللهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً
بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ عزت اینست که اگر از دنیا برود آسمان و زمین از غمش بگریند از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
روایت شده که روزی گذشت بر آنحضرت مردی از دشمنان خدا و رسول حضرت این آیه را خواند فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ
السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ یعنی این از آنها نیست بعد از مردنش آسمان و زمین بر او نخواهند گریست
پس گذشت بر او حسین علیه السلام پس فرمود لَكِنْ هَذَا لَيَبْكِيَنَّ عَلَيْهِ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ لکن اینکه از دنیا برود
هر آینه البته آسمان و زمین بر او خواهند گریست پس فرمود آسمان و زمین نگریسته است مگر بر یحیی بن
زکریا و حسین بن علی علیهما السلام ای ابن انبیا و اولیا را خدا برگزیده و عزت داد آدم را و صفوت داد و سجود
ملائکه اش کردانید نوح را اجابت دعوت داد و سلیمان را مملکت داد و داود را حکمت داد و ابراهیم را خلت
خلت پوشانید موسی را کلیم خود را گردانید عیسی را مجرد و حکمت داد اسمعیل را ذبیح خود خواند پیغمبر

مظلوم نامید آسمان و زمین را امام خاندانش کردانید پس به درجات بعضها فوق بعض بدانکه اگر چه آدم صفی خود کردانید و مسجود ملائکه نمود او را و لکن حسین علیه السلام صفی و ابو الاصفیا و ابن الاصفیا کردانید چون نور او و جد و پدر و مادر و برادر او در صلب آدم علیه السلام بود با اینهمه ملائکه او را سجده کردند و اما نوح اگر چه او را اولوا العزم و مستجاب الدعوه کردانید شاکر و صابر بود لکن اخر دلتنگ شد از جفای قوم و نفرین کرد بر ایشان و همه را هلاک کرد و سید الشهدا علیه السلام با اینکه جفا بیشتر بر او شد یا حد نشد صبر کرد و قوم را بنفرین هلاک نکرد بلکه دعوت خود را ذخیره کرد بجهت عصیان امت سلیمان را اگر چه ملکت و پادشاهی داد و لکن حسین علیه السلام پادشاهی خواهد نمود که ملک سلیمان در جنبش مانند قطره در جنب دریا خواهد بود از مفضل بن عمر روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمود کأنی والله بالملائکة قد زاحموا المؤمنین علی قبر الحسین بخدا قسم که گویا می بینم ملائکه را که ازدحام کرده اند بر قبر حسین علیه السلام بنحویکه مزاحم مؤمنین و زیارت کنندگان او شده اند گفتم یا ملائکه دیده میشوند و بنظر در می آیند فرمود همیشه ظاهر میشوند بخدا قسم بجهت مؤمنین حتی اینکه مؤمنین مسح مینمایند روی ایشان را بدست خود و نازل میکند خدا بر زوار حسین علیه السلام در صبح و شام طعام بهشت را و ملائکه خدا ایشان میباشند حاجتی نخواهند از حوائج دنیا و اخرت را مگر آنکه عطا مینماید او را خدا مفضل گفت والله هذه الکرامة بخدا قسم اینست کرامت او پس فرمود یا مفضل آیا زیاد تر بگویم عرض کردم بلی ای سید من فرمود گویا می بینم سری از نور گذاشته اند و بر او قبه از یاقوت سرخ زده اند مکلل بجواهر و کأنی بالحسین جالسا علی ذلک السریر و حوله تسعون ألف قبة خضراء و گویا می بینم حسین علیه السلام را که بر آن کرسی کرامت نشسته و در دور او نود هزار قبه سبز زده اند و گویا می بینم مؤمنان را که او را زیارت میکنند و بر او سلام میکنند خداوند جلیل با ایشان میفرماید که پیاده شوید و ذلیل شدید امروز روزیست که حاجتی از حوائج دنیا و اخرت را نخواهید مگر آنکه بشما بدهم پس همه اکل و شرب ایشان از بهشت میباشد تمام شد حدیث ابراهیم ع را خلیل خود کردانید زیرا که محبتش بخدا بود و دست از مال و جان و فرزند برداشت بجهت محبت او در حدیث است که او را گوسفندان بسیار بود روزی در صحرا در نزد گوسفندان بود جبرئیل ع از گوشه بصدای خوش گفت سبوح قدوس رب الملائکة والروح ابراهیم گفت کی بود که نام حبیب مرا برد یکبار دیگر نام او را ببرد ربع گوسفندان را بدو درهم بار دهان را گفت تا چهار مرتبه گوسفندان را داد پس خداوند او را خلیل خود خواند و او را در آتش انداختند و جزع نکرد و فرزند خود را گفت در راه ما فدا کن سر تو بجهت الحق هر باب از اینمقامات مقامیست عظیم و لکن بنده

سید الشهداء علیه السلام عوض یک فرزند دو فرزند شش برادر و ده نفر از اقوام و اقارب را فدا کرد
در عالم مثل ایشان کس هم نمی‌رسید و او اراده ذبح فرزند کرد و فرزند ذبح نکرد و سید الشهداء
علیه السلام فرزندان را فدا کرد بنحوی که او را پاره پاره کردند و او را در آتش انداختند و لکن آتش بر او گلستان شد
سید الشهداء علیه السلام خود را در دریای آتش بیرون انداخت و بجانش نیزه دشمنان و بجانش نیز
مخالفان بود و سایبدانش شمشیر دشمنان و فرستش ریگ بیابان و نسیمش خاک غبار نعل اسبان
موسی عم را کلیم خود گردانید با او مناجات کرد و سید الشهداء علیه السلام را نیز باین شرف ممتاز گردانید
چنانچه صاحب بحار الانوار و غیره ذکر کرده که آنحضرت با انس بن مالک براهی میرفتند رسیدند
بقبر خدیجه پس آنحضرت ایستاد و بانس بن مالک فرمود برو و از من دور شو انس میگوید من خود را
از او پنهان کردم چون ایستاد او در نماز طول کشید شنیدم او را که میگفت یا رب یا رب انت
مولاه فارحم عبدا الیک ملجاه ای پروردگار تو بی اقا و مولای من رحم کن بر بنده حقیر که تو پناه
او میباشی یا ذا المعالی علیک معتمدی طوبی لعبد تکون مولاه ای صاحب صفات عالیه تو
اعتماد من خوشا بحال بنده که تو اقا و مولای او باشی طوبی لمن کان خائفا ارقا یشکوا الی ربه
الجلال بکاه وما به علة ولا سقم اکثر من حبه لمولاه خوشا بحال آن بنده که خائف و ترسان
بوده باشد از خداوند خود و شکایت نماید بسوی پروردگار ذو الجلال خود درد دل خود را و مرضی
و علتی نباشد او را از باد تو از محبت او بمولایش اذا اشتکی بثه وغصته اجابه الله ثم لباه اذا بثه
بالکلام منهلا اکرمه الله ثم ادناه خوشا بحال آن بنده که شکایت کند از غصه خدا او را جواب
دهد و لبیک در جوابش گوید و هرگاه در تاریکی و ظلمتی با او خلوت نماید از روی تضرع خدا او را اکرام
نماید و بسوی خود نزدیک گرداند و این بعد از آنکه این را گفت شنیدم که در جواب او ندا آمد که لبیک
عبدی وانت فی کنفی وکلما قلت قد علمناه لبیک ای بنده من تو در حفظ و کنف من میباشی و هر چه
گفتی دانستم صوتک تشتاقه ملائکتی فحبک الصوت قد سمعناه آواز تو اشتیاق دارند ملائکه
و بس است شنیدیم آواز تو و دانستیم مطالب ترا دعاک عبدک یحول فی حجب فحبک الشرف قد
سفرناه دعای تو محجوب نمیباشد از من بلکه از همه حجابها میگذرد کافیست ترا شرف بودنشتیم
بجهت تو لو وهبت الریح من جوانبه خرصرعا لما تغشاه سلنی بلا رغبة ولا رهب ولا حساب
انبئنی انا الله از خضوع و خشوع و خوف و ابتهال بخوبست که اگر بادی باو بوزد بر زمین خواهد افتاد
سؤال کن از من بیشوش و خوف و بیحساب که منم خداوند با عزت تو عیسی را صاحب معجزه و اباء کردانید

مرده را زنده میکرد پس او شفا می‌داد کور را روشن میکرد و حسین علیه السلام از برکت هدایتش خلق عالم را
از کفر و ضلالت که بدتر از موت است احیا کرد و فرزندانی که منصب شفاعتش میدهند خلق عالم را از هلاکت
بحیات ابدی و نعیم جاوید میرسانند و اما احیا موتی و شفای مریض غیر ذلک از معجزات آن صاحب کرامات
سامیه بدیع نمیباشد امثال این امور بسیار جزئیست ایشانند که اگر اشاره کنند افلاک منقلب میشوند
اگر خواهند عراق را شام و شام را عراق کنند و اگر خواهند مشرق را مغرب کنند و مغرب را مشرق هر آینه
از ایشان معجزه بود بلکه خود ایشان معجزه بلکه اعظم آیات الهی بودند و در حالی از حالات آیات جدید
از ایشان صادر میشد که عقول اولی الابصار را حیران داشتند همین بزرگوار و فرزند بزرگوار و فرزند بزرگوار مادر را مدفون در
حالیکه در زمین مدفون کرده بودند از غرایب آن ظاهر شد که عقلها سرگردان میباشند در شکم مادر
همینکه بسه ماهه رسید جناب فاطمه علیها السلام میفرمود بدیدن و برکت در خانه ما بهم رسید چون چهار ماهه شد
مونس بود مرا در وحشت تنهائی من هر روز خود را بسبک تو میبافتم و نعمت و رحمت را بر خود فزون تر
میدیدم چون بنجاه شد از نور او در تاریکی احتیاج بشمع و چراغ نبودم و هرگاه در خلوت می‌نشستم
از اندرون خود صدای تسبیح و تقدیس و تهلیل میشنیدم در وقتیکه او را شهید کرده بودند و
مقدسش را بر سر نیزه کرده بر بالای نیزه قرآن میخواند و میگفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم و از قبر شریفش انفاذ معجزات ظاهر شد که هر کس را حیران کرده همین بس که خاکش شفای
دردها و ضررها و امان خوفها گردیده و محل استجابت دعا گردیده و بویش بهتر از بوی عبیر و خیار و کافور
قصد نکرده مگر آنکه کمر او شکسته شد و مریضی نرفت با صد دل مگر آنکه مرضش مرتفع شد مدتی نرفت
مگر آنکه بیش داشت اگر معجزات مذکوره را در کتب خواهی پس مستمع باش علی بن ابراهیم بسند خود روایت
میکند از حبابه والبیه که گفت من هشت سیر قیم بزیارت حسین علیه السلام و بخدمت او میرسیدم تا آنکه پیری در میان
چشمهایم بهم رسید و باین سبب مدتی ترک زیارت آنحضرت کردم آنحضرت خبر از من و احوال من گرفته بود
حکایت پیری مرا از برایش نقل کرده بودند نشسته در جای نماز کردیدم آنحضرت با بعضی از اصحاب تشریف
آورده بودند فرمودند ای حبابه چرا مدتیست که نزد ما نمیآمدی گفتم این مرض مرا مانع گردید و مقنعه را از
رویش برداشت آب دهن شریف را بر آن ناخن و فرمود شکر کن خدا را اگر این مرض را از تو دفع کرد آنجا به نظر
کن در آینه ببین آنچه می‌بینی چون نظر کردم بهتر از آن موضع را ندیدم ابن شهر آشوب نقل میکند که یکی از اصحاب
آنحضرت تب کرد بتب شدید آنحضرت بعیادت رفتند از در آن خانه که داخل شدند تب آن شخص بیک گفت
راضی شدیم بآنچه خدا بشما عطا کرده که تب آن شما میکرد نزد حضرت فرمود و الله ما خلق الله شیئا الا و امره بالطاعة

بالطاعة لنا بخدا قسم که خدا چیزی را خلق نکرده است مگر آنکه امر کرده است او را باطاعت ما قطب
راوندی روایت میکند از یحیی بن ام طویل که در نزد حسین علیه السلام بودیم که جوانی کریه کان از
در داخل شد حضرت فرمود چرا میگریی گفت مادرم از دنیا رفت بی وصیت و صاحب مال بود
و مرا گفت بعد از مردنش کاری نکنم تا بخدمت تو عرض کنم امر او را پس حضرت فرمود برخیز تا برویم
بنزد این ضعیف برخواستیم و رفتیم تا بدر حجره که ضعیف مرده بود و در آن بود آنحضرت در پشت در
ایستاد و دعائی که چون از دعا فارغ شد ناگاه از آن برخواست و نشست میگفت اشهد ان لا
اله الا الله پس بآنحضرت نظر کرد و گفت ادخل یا مولای و مرنی بامرک یا مولای من داخل شو و آنچه
مرا امر میکنی امر کن پس آنحضرت داخل شد و بر پشتی نشست گفت وصیت کن خدا رحمت کند تو پس
از آن مال خود را بیان کرد و جای آن را نشان داد و گفت ثلث آن را برای تو قرار دادم که هر که خواهی
از دوستانت بدهی و ثلث دیگر بده بپسرم اگر او را از دوستان خود میدانی و اگر او را از مخالفین
میدانی از آن خود بردار که مخالفین را حقی در اموال مؤمنین نمیباشد پس آنحضرت را التماس کرد که
بر او نماز کند و او را دفن نماید پس ناگاه پیدا کرد بحال اول سر بهم چنانچه اول بود بیت شعر
اخی الرقیم بن مریم و ابوه فیهم المهاجر ترة و ابا موسی التی صدورها فلولاهم
بات منه رابر و هم جعلوا ادا فیها اخلیفة عن الله بن عنهم بحکم لنبیا به و حکیم جار علی
الرسل کلهم کان بعض الرسل من بعض اعلم فمن ادم و الرسل من بعد ادم عن الرسل
الخلیفة و ما عنهم تغیر رسولا بما اتی بل الرسل فیهم ابدت حین ادب و اما اسمعیل علیه
السلام را ذبح خواندند چون جان خود را در راه خدا فدا کرد و بجای او مظلوم نامیدند و حال آنکه
بجای او بجز اینکه او را کشتند و سرش را در مجلس ظالم ستمکار حاضر کردند زیاده نبود و اسمعیل را
بجز آنکه دست و پا بستند و کاردی بر حلقش گذاردند کاری نکردند ذبیح و مظلوم او بود که بدنش را هزار
نصد و پنجاه زخم زدند و سرش را از پشت گردنش بریدند و عیالش را بر شتر نشاندند و در
بلاد گردانیدند و چوب بر لب دندان او زدند و عیالش را در مجلس ناصبیان حاضر کردند و در حبس
بلا شربت آب باو ندادند و هر چند ناله و اعطشا کرد بر او رحم نکردند بعد از وفاتش آب بر مزارش
بستند که آثار قبرش را برطرف کنند چه نیکو میگوید سید جلیل سید شریف کاظمی لا خیر فی الدنیا
و لا فی اهلها بعد الحسین و یوم المشفح چیزی در دنیا و اهل دنیا و زندگی دنیا نیست بعد
کشتن حسین علیه السلام و آنچه باو کردند در روز فضیح ثم بی الی البر الثواب تاجب لحرم و هلا الرسب

برخیز و جامهٔ سیاه بپوش و مهیای عزا و ماتم شو بجهت محرم که هلال بیشومش نوشد

ما أنت أول لابس لصابه أثواب حزن صبغها لم يقلع فالبيت بيت الله قد لبس السواد توقفا لما

المتوقع تو اول کسی که در این مصیبت سیاه پوش میشود بلکه پیش از تو خانهٔ کعبه سیاه پوش گردید

فبكى له برحا فأضحت زمزم ثيابها من فيض ذا المدمع از جزع بر مصیبت او است که اشک

دیده ریخت و از اشک او است که زمزم جاری گردید و اگر بدیده معرفت به بینی آب زمزم از اشک دیده

که در مصیبت نقبلهٔ عارفان و منتهی المطلب عالمیان ریخته فوحقه لم أرع ذمة ذرية إن مر ذرية

غيره في مسمع بحق آن شهید که اگر غیر از مصیبت او را گوش دهم و غیر از مصیبت او را مصیبت دانم وفا

دار نیستم و بعهد و سوگند وفا نکرده ام أيضيق فيه فضا الفلاة وتفتح بين يديه رحب الفضا

المهيع آیا تنگ میکند بر حسین علیه السلام بیابان را و او را در میان میگیرند و اسیر و محبوس میکنند

و من در وسعت و آرام میباشم بأبي وأمي زينب بين الحشا تلعو التي حرقة وتوجع پدر و مادرم

بفدای خواهر مظلومش زینب خاتون که در میان دشمنان ناسوزش دل جد خود را میخواند و میگفت

يا جد قد غدرت أمة غدرة بنيك بعدك فيها تدمع ای جد بزرگوار بنی امیه بعد از تو غدر

و مکر کردند با اولاد تو چنان غدری که شل آن شنیده نشده يا جد أبدى ابن آكلة الكبود بما بدا

قبله لم تبدع و ای جد الانبار پسر هند جگر خواره ظهور پیدا کرد که پیش از آن کسی مثل آن ظلم نکرده بود

منعوه مهرا فاحلا لأمه وعلوه من شربهم بمنع ای جد زن زراب فرا بر اگر حد مهر مادرش قرار داد

بود از بر روی او بستند و دشمنانش را از آن منع کردند شوكة فلت وغلت منه أسنة وعلة

صدره لم ينفع آه آه چه بسیاری از شمشیرهای کوفیان که خون او سیراب شدند و سوزش قلب او را

بشربت آبی برطرف نکردند ما للقيامة لم تقم وبنارها لم تضطرم ولأهلها لم تنزع چرا قیامت خراب

نشد و چرا آتش غضب خدا در نگرفت و چرا اهل آن نزع نکردند صبرا على ما نابني خطب درى مفظع ای دختر پیغمبر صبر کن بر آنچه بتو رسیده و بیاد آن که بر شما وارد

گردید بلی آن بزرگوار صبر کرد بر مصائب و زخم زبان و بر خرد در اختلاف کرد و خداوند حساب

نیز او را عزیز کرد و مرتبه اش را بلند کرد بلند چه آنچه دانستی او را و او را محل مدح ملائکه کرد

و بعد او را بهترین بقاع کرد بلند و زیارت او را افضل طاعات و کسی که مصیبت او را اشرف عبادات

کرد بلند چنانچه در حدیث است که فرمود موسی بن جعفر علیه السلام معراج ملائکه است که فوج فوج

بالا میروند و فوج فوج بزمین می آیند و در لوح سند سارند ملائکه زیارت کننده اش میباشند

مبباشند چنانچه وارد شده است از حسین بن ابی‌خبر که گفت در آن زمان بنی عتبه بیرون رفتم بجهت زیارت
حسین علیه السلام چون بمقام ضریه رسیدم صبر کردم که مردم بخواب فتند و غسل کرده رفتم که زیارت آنحضرت
مشرف شوم آمدم تا بدر خانه ناگاه مردی را دیدم خوش روی و خوش بوی جامهای سفید پوشیده از
خانه مقدس بیرون آمد و گفت برگرد که نمیتوانی بزیارت مشرف شوی رفتم بکنار فرات و خود را
مشغول کردم تا نصف شب باز غسل کردم و رفتم که زیارت کنم آنحضرت را دیدم باز همان مرد بیرون آمد
و گفت برگرد که نمیتوانی زیارت کنی باز برگشتم و صبر کردم تا آخر شب شد غسل کرده و رفتم که زیارت
مشرف شوم باز همان مرد بیرون آمد و گفت نمیتوانی زیارت کرد گفتم باعث چیست که نمیگذاری بزیارت
فرزند پیغمبر و سید شباب اهل جنت بروم و من از کوفه آمده‌ام و این شب شب جمعه است و میترسم که صبح
شود و لشکر بنی امیه مرا ببینند و مرا بکشند گفت برگرد نمیشود و حال رفتن زیارت تو نیست گفتم آخر
چرا گفت موسی بن عمران ع از خداوند عالم رخصت زیارت آنحضرت را خواسته او را رخصت داده‌اند
و با هفتاد هزار ملک بزیارت آنحضرت آمده‌اند و تا صبح در اینجا میباشند چون صبح شود بیا بزیارت
برگشتم بکنار فرات و صبر کردم تا صبح طالع شد غسل کردم و آمدم که زیارت کردم و نماز صبح
کردم و بکوفه برگشتم و قطب راوندی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که قبر الحسین عشرون
ذراعا فی عشرین ذراعا و روضة من ریاض الجنة بیست ذراع در بیست ذراع از قبر حسین علیه السلام
روضه‌ایست از روضهای بهشت و در آن معراج ملائکه است نیست ملکی مقرب و نه پیغمبر مرسل مگر آنکه
از خدا مسئلت مینمایند زیارت او را پس فوجی فرود میایند و فوجی بالا میروند عزیزی من ما کنی
ابن سنان که چه بشارتیست که بکسی داده نشده بلی خدا او را دوست داشت و عزیزش گردانید بشرین عما
کرمانی خدا اینکه بعد از مرگ مکن او را سبب مرگش معاصی کرده‌اند عالم عزا خانه‌اش و ملائکه وجب
عزادارش شدند ابن نولویه و دیگران روایت کرده‌اند که بعد از شهادت آنحضرت که بیرون
میرفتند از برای کج آوردن در وقت سحر در صحرا صدای جنیان را میشنیدند که بر آنحضرت نوحه
میکنند مَنْ حَمَلَ النَّعْشَ حَمَلَتْهُ وَلَهُ تَوْبَةٌ فِي الْخُلْدِ ابوالفرج علی بن طرفه و جماعتی از بزرگان
گفته‌اند نعش پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله حسین بن علی بود و آن حضرت بنی هاشم بود
بود و پدر و مادرش از طبقه علیای قریش میباشند و جد او نیز جد او است شیخ مفید
روایت کرده‌اند از محفوظ ابن منذر که گفت شخصی از بنی تمیم که در ایام سکونت بود گفت شبی
در این روز عاشورا در رابیه نشسته بودیم و با من مردی از قبیله خود بود که ناگاه شنیدم

مَا جِئْتُكُمْ حَتَّى بَصُرَتْ بِهِ بِالطَّفِّ مُعَفَّرَ الْخَدَّيْنِ مَحْزُوراً یعنی بخدا قسم نیامدم بسوی شما مگر بعد از آنکه دیدم
ابن علی علیهما السلام را دیدم که در کربلا در خاک تیکاور افتاده بودند و سینه اش شکافته بودند و دو طرف رویش
بخاک مالیده بودند وَحَوْلَهُ فِتْيَةٌ تَدْمَى نُحُورُهُمْ مِثْلُ الْمَصَابِيحِ يَغْشَوْنَ الدُّجَى نُوراً و در اطراف بدن
او جوانانی چند دیدم که خون از رگهای گردن ایشان میریخت که ایشان چراغهای راه هدایت بودند
که هم ظلمها از نور ایشان برطرف میشد وَقَدْ حَشَتْ قُلُوبِي كَمَا أَصَابَهُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَبْلَى أُخْرَاهُمْ
فَعَافِيَةٌ وَقَدَّرَ اللَّهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ أَمْرُ قَضَاءِ اللَّهِ مَقْدُوراً آه بتحقیق که آندم شر خود را در تقبیل کردم
بلکه در پایم ایشان را پیش از آنکه حوریان بهشت را ملاقات کنند و بجوار رحمت الهی واصل شوند پیش از
شدن اندر الهی و این امر از امور محتوم بود که قضا و قدر الهی بر آن جاری شده بود. كَانَ الْحُسَيْنُ سِرَاجاً
يَسْتَضِيءُ بِهِ اللَّهُ بِعِلْمِهِ إِنِّي لَمْ أَقُلْ زُوراً حسین علیه السلام چراغی بود و روشنی دهنده که عالم را بنور خود روشن
نموده بود و خدا میداند که دروغ نیست آنچه را میگویم صَلَّى الْإِلَهُ عَلَى جِسْمٍ تَضَمَّنَهُ قَبْرٌ فَأَصْبَحَ
الْخَيْرُ مَقْبُوراً مُجَاوِراً لِرَسُولِ اللَّهِ فِي غُرَفٍ وَلِلْوَصِيِّ وَلِلْأَطْهَارِ مَسْرُوراً و رحمت خدا بر آن بدن شریف
جسم لطیف باد که قبر حسین علیه السلام آنرا در بر گرفته و آن در واقع در غرفه عالیه بهشت مجاور پیغمبر خدا و وصی
او و جعفر طیار باشد اما چون این اشعار را شنیدم گفتم خدا تو را رحمت کند تو کیستی گفت من بزرگ قبیله
از قبایل جن هستم رفته بودیم خواستیم حسین علیه السلام را یاری کنیم و جان خود را در راه او مواسات نمائیم
چون از حج وارد شدیم تقبیل کردیم که بلکه بخدمت او برسیم در وقتی رسیدیم که او را کشته بودند و بدنش را
بر زمین انداخته بودند این قول را بکر راوی از داود بن کثیر رقی که گفت خبر داد مرا جدم که چون
حسین علیه السلام را شهید کردند جنیان بر او گریستند و این ابیات از ایشان شنیده شد یا عَيْنِ جُودِي
بِالْعَبَرَاتِ وَابْكِي فَقَدْ حَقَّ الْخَبَرُ أَبْكِي ابْنَ فَاطِمَةَ الَّذِي وَرَدَ الْفُرَاتَ فَمَا صَدَرَ یعنی ای چشم جود و بخشش کن که
خبر شهادت حسین علیه السلام محقق شد پس گریه کن بر آنفرزند فاطمه که بر سراب فرات رفت و سیراب نگردید
الَّذِي بَكَتْ شَجْوَهَا الْمَلَائِكُ مِنْهُ الْخَبَرُ قُتِلَ الْحُسَيْنُ وَرَهْطُهُ فَقَدَ لِذَلِكَ مِنْ خَبَرٍ جماعت جنیان میگریند
نزد وی اند و چه خبر رسید که حسین علیه السلام و اصحاب او را کشته اند قبح باد این خبر که بد خبری میباشد
فَلَأَبْكِيَنَّ حُرْقَةً عِنْدَ النَّوَائِحِ وَبِالنَّحِيبِ فَلَأَبْكِيَنَّ مَا جَرَى عِرْقٌ وَمَا حَمَلَ النَّجِيبُ پس هر آینه البته بر نوحه
گریست از روی سوزش قلب در هر شام و سحر و مداوم خواهد بود گریستن ما بر تو مادامی که رگی جاری
شود و مادامی که دختی بار بردارد و ایضا در کتب خبر روایت شده است از حکیم بن داود که او روایت
کرده از ابو بن سلیمان و او از علی بن خزود که گفت شنیدم از زنی که میگفت من صدای نوحه جنیان را

جنازه را شنیدم و این اشعار از ایشان که در وقت نوحه از ایشان شنیدم یا عین جودی بالدموع
فاسعدی بنکی الحزین بحرقة وتوجع ای چشم جود و بخشش کن باشکهای خود زیرا که شخص محزون شاد هر زود
از روی سوز دل و درد دل یا عین لها فی الرزء اذ یطبیر من ذکر الحمیدة توجع ای چشم خواب از تو
بردو برای او داشت از خواب و استراحت یاد کردن ظلم آل محمد صلی الله علیه و آله و در آمدن دلم در مصیبت
ایشان باتت ثلثا بالصعید جسومهم بین الوحوش وکلهم فی مضجع آه جسمهای ایشان سه روز بر زمین
ماند در میان وحشیان و جانوران که ایشان را در خاک نپردوهمگی در محل کشته شدن خود افتاده
بودند و وارد شده است که شبی از شبها در بصره شنیدند اهل بصره هاتفی را که این اشعار جگر سوز را میخواند
که ان الرماح الوارد فی صدورها تحز الحسین تقاتل تنزیلا بدرستیکه این نیزهائیکه وارد
میشوند بر سینه حسین علیه السلام با کتاب خدا مقاتله میکنند ویهللون بان قتلت وانما قتلوا بک التکبیر
والتهلیلا تکبیر و تهلیل میگویند باینکه تو کشته شده و حال آنکه بکشتن تو تکبیر و تهلیل را کشتند و حق بر سینه
و خدا پرستی را برطرف کردند فکانما قتلوا اباک محمدا صلی الله علیه و آله او جبرئیلا گویا بکشتن تو جد ما محمد را
کشتند که صلوات بر او بفرستند خدا و جبرئیل و بالجمله نوحه جنیان و ندبه ایشان در این مصیبت غریب
نیست در آن زمان در اطراف زمین شنیده شد از ایشان اشعار و مراثی بسیار بلکه در هر عصری و زمانی
و اشعاری که از ایشان ضبط شده است بسیار است و استیفای کل ممکن نیست در مختصر ایراد کنیم
خانه در نزدیکی قبه شریف آنحضرت است از سمت باب الصدر مشهور به بیت الرأس و شهرتی دارد که سر
مقدس آنحضرت را که از بدن شریفش جدا کردند در این مکان گذارده بودند و حجر و سردابی بخصوصه میباشد
که آنچه مذکور میشود آن موضع است که آن سر مطهر را در آن موضع گذارده بودند شخص ثقه که خانه اش در همسایگی
آن خانه است نقل میکرد که مکرر در آن خانه صدای ندبه و نوحه جنیان را میشنوند که بر آنحضرت میگریستند و نقل
میکرد آن زن که ساکن در آن خانه بود و مدتی میگفت مکرر در شبها در آن سرداب صدای نوحه جنیان را
میشنوم بلی اهل عالم هر کسی و هر چیزی در این مصیبت بلیغ خدمت کردند و بلیغ نحوی اظهار غم و اندوه کردند
اگر ما اینکه دعوی ما از هر بزرگتر میباشد از جمله اشعار جنیان نقل شده که نساء الجن تبکین من الحزن
تعجبا وبنو حسین عظمت نائبات الزمان جنیان از روی حزن و اندوه میگریستند بر حسین علیه السلام
و زنان بر نوحه میکردند بزرگ و چه بزرگ است مصیبتهای زمان که مصیبتهای بسیار را شامل است و بلبس
ثیاب السود بعد الغضبات وبلطمن وجوها کالدنانیر الثقبات و زنان جن در این مصیبت غم سیاه
پوش کردند بعد از آنکه لباسهای زیبا پوشیده بودند و طپانچه بر روی زدند روهای زیبای خود را که

جنیان را شنیدم

ذکر وصول اسیران بکوفه و خراب

الم زده نمودند اما حکایت ورود اسیران محنت و بلا و قافله رنج و عنا از سفر محنت ثر کربلا بکوفه چنین
علما در کتب معتبره خود روایت کرده اند اینست که بعد از آنکه ربخانه رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید
کردند و جگر گوشگان پیغمبر را اسیر کردند خواستند که اسیران اهل بیت علیهم السلام را روانه کوفه نمایند
ابن سعد ملعون امر کرد تا سرهای مقدسه شهدا را از بدنهای مطهره ایشان بریدند و با سر مطهر
سید الشهداء علیه السلام و اولاد بر نیزها نصب کردند شورش در ملک و ملکوت افتاد و ذرات و کائنات
در اضطراب و انقلاب افتاد بِنَفْسِي رُؤُسٌ سَامِيَاتٌ عَلَى القَنَا كَمِثْلِ بُدُورٍ وَافَقَتْهَا سُعُودُهَا مُخَضَّبَةٌ
بِالدَّمِ فِيهَا جِبَاهُهَا فَيَا طَالَ مَا قَدْ طَالَ مِنْهَا سُجُودُهَا روح و جان عالمیان بفدای آن سرهای منور مطهر
که بر نیزهای بلند زده بودند مانند ماه تابان پیشانیهای ایشان رنگین شده بود آه از آن پیشانیهای
بخون رنگین که همیشه بجهة عبادت ملک معبود در سجود بود چون نظر اهل بیت بر آن سرهای مطهره افتاد
غریو از ایشان بلند شد و شیون برپا شد که قلم را قوت تحریر و زبان را طاقت تقریر نیست آن اسیران را از
طرف از سر جسدهای کشتگان دور کرده ایشان را سوار بر شتران کردند چه نیکو میگوید یکی از شعرای عرب
بزبان زینب خاتون در این مقام يَا حَادِيَ الأَظْعَانِ رِفْقًا بِالأُولَى كَانُوا مِنَ العَلْيَا بُدُورَ سَمَاءِهَا
ای ساربان اسیران که بعداوت و خشم با ایشان در شتر میکنی و شترها را میدوانی مدارا باش با این
اسیران که هر یک بدر فلک رفعت و جلال و ماه سپهر فضل و کمال میباشند أَوَمَا عَلِمْتَ بِمَنْ تَحُطُّ رِكَابَهَا
يَا وَيْلَكَ يَا أَوْلَى الوَرَى بِشَقَاءِهَا فِي الرَّكْبِ أَوْلَادُ الرَّسُولِ وَفَاطِمُ الزَّهْرَاءُ البَتُولُ المُطَهَّرَةُ سَيِّدَةُ نِسَائِهَا
ای ظالم آیا نمیدانی که این اسیرانیکه ایشان را بر شتر میشانی و شتر را بر تندی میرانی کی میباشند و از اولاد
کی هستند ایشان اولاد رسول و نور دیدگان فاطمه بتول سیده نساء عالمیان میباشند فَيَا لَفَوَاطِمَ
الخُدُودِ لِوَاطِمٍ تَكَلَّى تَنَادِي الغَوْثَ مِنْ ضَرَّائِهَا آخر در این قافله اند دو دختر فاطمه اند که از مصیبت طپانچه
بر روی میزنند و از یکی از دشمنان خود فریاد رس میجویند فِي الرَّكْبِ زَيْنُ العَابِدِينَ ذُو مُقْلَةٍ عَبْرَى
تَسُحُّ بِمَائِهَا دَنِفٌ عَلِيلٌ ذُو عَلِيلٍ زَادَهُ غُلُّ اليَدَيْنِ كَابَةً عَنَائِهَا اینطایفه در این قافله زین العابدین علیه السلام
بیمار و بیمار است تاب سواری ندارد که با دل سوزان و چشم گریان او را در غل و زنجیر کرده اند و توشه
سفر او غل و زنجیر است که بر دست و پایش گذارده اند محمد بن ابی طالب الموسوی روایت کرده است که سرهای
مقدسه سید شهدا و اهل بیت و اصحاب او علیهم سلام الله هفتاد و هشت سر بود ملعون آنها را
بر قبایل مختلفه تقسیم کرد تا هر طایفه سری داشته باشند تا جایزه خود را بگیرند از پسر زیاد پس کنده سر
سر داشتند و رئیس ایشان قیس بن اشعث بود و قبیله هوازن دوازده سر داشتند و بنا بر روایت ابن شهر آشوب

اشوب بیست سر داشتند و در پس ایشان شمر ولد الزنا بود و قبیله بنی تمیم هفده سر و بروایت ابن شهر
اشوب نوزده سر داشتند و بنی اسد شانزده سر و بروایت ابن شهر اشوب شمر و قبیله مذحج هفت سر و
لشکر پنجده سر ابن شهر اشوب سایر عسکر را نه راس ذکر کرده و مذحج را ذکر نکرده ابن شهر اشوب میگوید
جمیع حرم را اسیر کرده و بکوفه بردند مگر شهربانو که خود را در فرات انداخت و خود را هلاک کرد لکن ظاهر
اینست که شهربانو در کربلا نبود بلکه از نفاس وفات کرد چنانچه در بعضی از اخبار معتبره میباشد
محمد بن ابو طالب میگوید که سر مقدس سید الشهداء علیه السلام را در روز عاشورا یا خولی بن یزید و حمید بن
مسلم فرستاد و سرهای دیگر را بعد یا شمر ولد الزنا فرستاد و در بقیه آن روز دیگر تا ظهر ماند کشتگان خود را
جمع کرده سرها را بر ابدان خبیثه ملعونه وصل کرده و ایشان را دفن کردند و بدن مطهر حسین علیه السلام
و سایر شهدا را برهنه و عریان بی غسل و کفن بر زمین گذاشته ایشان را خارج میکنند و میگفتند ایشان را
نباید دفن کرد اما چون خبر به پسر زیاد و سید پیاخوشحال و فرحناک شد فتح نامها بهر جانب نوشت
صاحب مناقب ابن شهر آشوب نقل کرده اند که خولی ملعون چون آن سر مقدس را بکوفه آورد شب وارد شد در قصر
پسر زیاد را بسته دید رفت بسوی منزل خود و او را در زن بود یکی حضرمیه و یکی اسدیه آن سر مقدس را
در تنوری پنهان کرد و رفت بنزد زوجه حضرمیه که او را نواز میگفتند آن زن با او گفت چه خبر داری که چشمک
یا الذهب طلا از برای تو آورده ام اینک سر حسین بن علی علیهما السلام را آورده ام آن زن گفت وای بر تو مردم
میروند طلا و نقره میآورند و تو میروی سر فرزند پیغمبر را میآوری بخدا قسم سر من با سر تو در یک جا جمع
نخواهد شد هر کدام پس برخواست و از خانه بیرون آمد پس آن زن اسدیه را خواست و با او خوابید آن زن حضرمیه
میگوید نظر کردم بر آن موضع که آن سر مطهر را گذاشته بود دیدم که نوری از آن ساطع بود و بآسمان متصل کشیده
بود مانند عمود و مرغهای سفید چند میدیدم که بر اطراف آن مکان میپریدند و بنزد آن سر مطهر میآمدند و بعضی
از علما ذکر کرده اند اگرچه در کتب معتبره مذکور نیست که آن زن میگوید ناگاه دیدم که تیر زرد از آسمان بزیر
آمد یکی از ایشان پیش آمده آن را برداشت و بوسید و بر سینه خود نهاد و میگریست میگفت بشهید ما
و با غریب ما در خدا داد مرا از فلان تو بشارت پس گریه بسیار کردند و آن سر مطهر را گذارده رفتند آن زن
برخواست و آن سر مطهر را برداشت بر سینه چسبانید و آنقدر بر سر و سینه خود زد که مدهوش گردید چون
بهوش آمد بر سر ابن شوهر ملعونش آمد و گفت ای بیحیا این سر کیست که بخانه آورده این سر فرزند پیغمبر است
که او را در خانه گذاشته و خود با شراحت خوابیده و خبر و بین که از زمین تا آسمان خروش و فغان برپا شده
و ملائکه فوج فوج بزیارت آن سر مبارک فرود میآیند خدا تو را و تابعان تو را لعنت کند این را گفت و خانه بیرون آمد

واما ابن زیاد چون بر آمدن لشکر و اسیران و سرهای شهیدان را شنید امر کرد که هیچکس با سلاح بیرون
نرود و ده هزار نفر را امر کرد که سرها و محملها را گرفتند که مبادا چون اهل کوفه اسیران اهل بیت را
ببینند بشورند و آیند و فتنه برپا شود این طاوس و دیگران با الفاظ مختلفه منقار بیرون آورده اند
که چون اسیران محنت بلا و تاب رنج و عنا نزدیکی کوفه رسیدند بیشتر آن کوفه بجهت نظاره جمع شدند
چون از اسیران محنت زدا با آن حالت غریبه بلند همگی بگریه در آمدند و با زنان حرم بود علی بن الحسین
علیهما السلام بجهت مرض ضعیف و ناتوان شده بود و با ایشان بود زید و عمر از اولاد امام حسن علیهما السلام
و هم چنین حسن بن حسن با ایشان بود و او در روز عاشورا بجهت یاری عم بزرگوار بمیدان رفت و زخم
نیزه و شمشیر بسیار بر بدنش زده بودند و لکن چون کشته نشده بود او را اسیر کرده و چون اهل کوفه زنان
سبای آن اسیران آثار بزرگی و جلال مشاهده کردند متعجب شدند زنی از زنان کوفه بر بام خانه اش
بود پرسید که من ای الاساری انتن ایاما اسیران کدام دیار و محنت زدگان کدام قبیله میباشید
ایشان در جواب گفتند نحن اساری آل محمد و بنات فاطمة الزهراء ما اسیران آل محمدیم ما دختران فاطمه
زهراییم آن زن که این را شنید از بام بزیر آمد و چادر و مقنعه و ازاری چند بجهت اسیران جمع کرده بایشان
داد که خود را بپوشانند ایشان آنها را گرفته خود را پوشانیدند اهل کوفه بجهت دیدن آن اسیران همه
بگریه در آمدند و بر ایشان نوحه میکردند و میگریستند شیخ مفید رحمه الله روایت کرده است از جندم
شریک که گفت وارد کوفه شدم در محرم سنه شصت و یک از هجرت در وقت برگشتن علی بن الحسین علیهما السلام
با زنان و اهل بیت از کربلا و عساکر کفر و شقاوت ایشان را فرو گرفته بودند و مردم بجهت نظاره
ایشان جمع شده بودند چون اهل کوفه نظر ایشان بر آن اسیران افتاد و دیدند و ایشان را که بر جهازها
اشتران سوار بودند زنان اهل کوفه بگریه در آمدند و نوحه کردند پس علی بن الحسین علیهما السلام
دیدم که او را بغل و زنجیر در آورده بودند و فی عنقه الجامعة و یده مغلولة الی عنقه بر گردن شریفش
کرده بودند و دست شریفش را با گردنش غل کرده بدنش ضعیف و رنجور بود چون زنان او را دیدند که بر ایشان
میگریستند میگفت این زنان بر ما گریه میکنند مگر ما را کی کشت و با این روز مبتلا کرد میگوید دیدم زینب
دختر امیر المؤمنین علیه السلام را که اشاره کرد بسوی مردم که ساکت شوید از هیبت مظلومه نفسها
فرو رفت و صداها ساکت گردید و شروع بخطبه کرد و هرگز زینب را فصیح تر از او ندیده بودم و کانت
تتکلم کانها تفرغ عن لسان امیر المؤمنین تکلم میکرد بنحوی که گویا از زبان امیر المؤمنین علیه السلام تکلم
میکرد پس گفت الحمد لله و الصلوة علی جدی رسول الله اما بعد ای اهل کوفه و اهل غدر و مکر و حیله

وحیله با شما میکرید و هنوز آب دیده ما از جور شما نه ایستاده مثل شما مثل آن نیست که رشته خود را
محکم میتابید باز میکشود شما بی ایمان رشته خود را کیفید و بکفر خود برگشتید نیست در میان شما
مگر دعوای بی اصل و سخنهای باطل و تملق کنیزان و عیب جوئی دشمنان نیست شما مگر مانند گیاهی
که در مزبله روئیده یا نقره که روی آن را فرو گرفته مزبوره از برای آخرت خود فرستاده اید و خود را مخلد
در جهنم گردانیده اید آیا میگوئید و نمیخواهید الی قوله فابکوا کثیرا و اضحکوا قلیلا آیا گریه و ناله میکنید بلی بخدا
قسم باید بسیار بگریید و کم بخندید بدعیب عار ابدی بر خود گذارید و این عار را هرگز از خود نمیتوانید
شست و انی ترخصون قتل سلیل خاتم النبوة و سید شباب اهل الجنة آیا چرا قتل فرزند پیغمبر را میتوانید کرد
و از خود میتوانید دور کرد لوث کشتن جگر گوشه خاتم پیغمبر را و سید جوانان اهل بهشت قلادهٔ بر
گردن گان و پناه درماندگان شما و روشن کننده چشم شما را و کسیکه سخن و ادب خود را از او فرا
میگرفتید بدکاهی کردید و باد رحمت خدا از شما و از برشما ای اهل کوفه اندرون ای کبد
الرسول الله فرایتم و ای کریمة له ابرزتم و ای دم له سفکتم و ای حرمة له انتهکتم آیا میدانید که چه
جگر گوشهای پیغمبر را پاره پاره کردید و چه پرده کیان از مخدرات او را بیرون کردید و چه خونها از فرزندان
برگزیده او ریختید و چه حرمتها از او ضایع کردید بدامور فجیعه جید دارم تکب شدید که زمین و آسمان را
فرا گرفت آیا تعجب کردید که از آسمان خون بارید و آنچه در آخرت ظاهر گردد از آثار این اعمال عظیم تر خواهد
بود پس مبادا شما را این که شما را مهلت داده است زیرا که او تعجیل نمینماید در عقاب خاطر جمع و نمی
ترسد از اینکه هنگام انتقام او بگذرد و پروردگار شما کمین گاه ظالمان است و بروایت قطب راوندی پس
آنگاه سوخته محنت زده این اشعار را خواند ماذا تقولون اذ قال النبی لکم ماذا فعلتم و انتم آخر الامم
باهل بیتی و اولادی و عترتی منهم اساری و منهم ضرجوا بدم آیا چه خواهید گفت در جواب پیغمبر چند
وقتیکه سؤال کند از شما که چه کردید با شما که آخر امتها بودید با شما با اهل بیت و اولاد برگزیده من بعضی را
اسیر و بعضی را بخون غلطان نمودید ما کان ذا جزائی اذ نصحت لکم اذ تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی
این جزای من نبود که بعوض حقوق من با فرزندان و اولاد من این نوع ظلم کنید انی لاحتسب عنکم ان یحل بکم من
العذاب الذی لا رد له علی ارم میترسم بر شما که نازل شود عذابیکه برقوم عاد نازل کردید پس روی خود
از ایشان گردانید و گفت بخدا قسم که مردم از گفتگوی جگر گوشه فاطمه زهرا عبرت گرفتند و دانستند که
حال خود میکردند دستهای خود را بدندان میگزیدند مردی پیر را دیدم که بر پهلوی من ایستاده بود
چندان گریست اغمان نمود که ریشش از آب دیده اش تر شد و میگفت بابی انتم و نفسی بدرود باد بر فدای شما

پادشاهان شما بهترین پیران و جوانان شما بهترین جوانان و زنان و اولاد شما بهترین اولاد و هرگز خوار نمیشوید
شما و مغلوب نمیگردید و بزرگی شما را کسی از شما سلب نمیتواند کرد پس جناب سید الساجدین علیه السلام
فرمود انتم پس است بحمد الله عاقل و کامل و دانائی و از مصیبت جزع کردن سودی نبخشد چنانچه
از مولای جعفر علیه السلام روایت شده فاطمه صغری دختر سید الشهداء خطبه خواند که از کلمات شریفه اش
و مضامین لطیفه اش معلوم میشود که از ینبوع علم و معرفت بیرون آمده و از سرچشمه فصاحت و بلاغت جاری
شده و معلوم میشود که زنان و دختران و کودکان ایشان غصون شجره امامت و هدایت بوده اند و فروع
اصول عصمت و طهارت بوده اند زیرا که زنان پرده نشین در ملاء عام با آن اندوه و حسرت که ایشان
داشتند که هرگاه بدون مناسبه مجلس خطبه که بزرگان علما بعد از تامل مثل آن کلام انشا نتوانند کرد
و بعد از تدبر و تفکر معنی فقرات آنرا نتوانند درست فهمید معلوم میشود که ایشان درجه مرتبه
اری ایشان دختران علی مرتضی و جگر گوشگان فاطمه زهرا علیها السلام و نوران دیده خدا بودند بالرجال
مُخَدَّرَاتٌ مُحَجَّبَاتٌ وَهُتِكَتْ مَا لَهُنَّ وَدُودٌ تُلْجَى وَتُضْرَبُ بِالسِّيَاطِ جَزَائِرُ وَكُتِبَ آبَاءُ لَهَا وَجُدُودٌ
کجا بند مردان دین تا دادا بمصیبت نالهٔ کنند که پرده نشینان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را اسیر
کردند و پرده حرمت ایشان را دریدند و خوار و ذلیل کردند و تازیانه بر کتف ایشان زدند و بلاد
ایشان را اسیر کردند فَتِلْكَ الطَّوَاهِرُ كَالْبُدُورِ زَوَاهِرُ تَحْتَ الْحِجَابِ شَوَاخِصٌ مَوْفُودٌ اَصْبَحَ مِنْ بَعْدِ
الْحِجَابِ مَوَاخِرًا فِي السُّفُنِ يَعْلُوا نُورُهُنَّ مَكْبُودٌ این زنان طاهره مانند ماهی بودند که بر برابر و حجاب
و طهارت و عصمت مستور بودند اخر ایشان را بعد از حجاب پرده نشینی از حجاب بیرون آوردند و بلاد
يَشْهَرْنَ فِي الْأَمْصَارِ مَا بَيْنَ الْوَرَى وَيَسُوقُهَا حَرْسٌ هُنَاكَ عَنِيدٌ ایشان را در میان خلق در بلاد
گردانیدند و از اول خلق را بر ایشان موکل کردند که ایشان را بهر طرف بکشند باری فاطمه صغری خطبه خواند
که در و دیوار را بلرزه در آورد و دل مردم را سوزانید تا اینکه بان بی تابی بار کنند ابد خبر با کثر کان
پس است که دلهای ما را سوخته و سینه ما را بریان کردی و اثر در دلهای ما زدی و سید بن طاوس
روایت کرده است که ام کلثوم دختر امیر المؤمنین علیه السلام خطبه خواند در روز از پس پرده در حالیکه
صدای خود را بکمر بلند کرده بود سخن با اهل کوفه اَتَدْرُونَ مَا صَنَعْتُمْ بِنَا وَقَتَلْتُمُوهُ وَ
مَا تَبَعَّتُمْ اَمْ اَلْدُرُونَ وَنَقَضْتُمْ وَسَبَيْتُمْ نِسَاءَهُ وَنَكَثْتُمْ بِاَمْجَالِ شَاخِصٍ بِاَبْدَانِهِمْ آیا ای اهل کوفه
بچه سبب خواندید برادر مرا باری کردید او را کشتید برادر مرا غارت کردید اموال او را و زنان
دیده مکان او را اسیر کردید و او را بر روی دادید بر بدن شما باد و دور باد از شما رحمت خدا و

وای بر شما ای امت بد کردار چه کردید و چه امر عظیم مرتکب شدید و چه کاهان بر پشت خود بار کردید و چه خونها
ریختید و چه زنان مکرمه را بمصیبت انداختید و چه دختران معظمه را برهنه کردید و چه کونه اموال را از ایشان
غارت کردید فَقُلْتُمْ خَبَرٌ جَاءَ لَا أَبَا لَكُمْ تَبَعَّثَ بِنَبِيٍّ کشتید شما بهترین خلق را بعد از پیغمبر و رحمان بر شما نوافل
شده آگاه باشید که دوستان خدا همیشه فرزندان و اولیای شیطان و لشکر او خاسر بعد از آن اشعث لعین اشعار
خواند و علی علیه السلام را کاب کرد فَقُلْتُمْ أَخِي صَبَرَ أَفْوَلَا لِأُمِّكُمْ تَجْرِي نَارٌ حَرْبِهَا شود برادر بزرگوار مرا کشید از
روی ظلم و او صبر کرد و مظلوم شد پس وای بر شما زود باشد که حرارت آن آتش بالا
میاندازد سَفَكْتُمْ دِمَاءً حَرَّمَ اللَّهُ سَفْكَهَا وَحَرَّمَهَا الْقُرْآنُ ثُمَّ مُحَمَّدٌ أَلَا فَأَبْشِرُوا بِالنَّارِ إِنَّكُمْ غَدًا لَفِي سَقَرٍ
حَقًّا يَقِينًا مُخَلَّدٌ بخشید شما خونی چند را که خدا و رسول خدا بر خون او حرام کرده اند پس بشارت باد شما را
بآتش که بچشید و بمانید مخلد در جهنم خواهید بود وَإِنِّي لَأَبْكِي فِي حَيَاتِي عَلَى أَخِي عَلَى خَيْرِ مَنْ بَعْدِ النَّبِيِّ
سَبُولَةٌ بِدَمْعٍ غَزِيرٍ مُسْتَهِلٍّ مُكَفْكَفٍ عَلَى الْخَيْرِ مِنِّي دَائِبًا لَيْسَ يُخْلِفُ بدرستیکه من نازنده ام بر برادرم
که بهترین خلق است بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله خواهم گریست بگریستن شدید بدیده مثل بارش تند اشک
من همیشه جاری خواهد بود و هرگز دیده ام خشک نخواهد شد از گفتگوی فرزند فاطمه علیها السلام مردم بخروش
در آمدند و صداها بگریه و نوحه و ناله بلند کردند و زنان موها را پریشان کردند و خاک بر سر ریختند
و روها را خراشیدند و طپانچه بر روی زدند و فریاد وا بلاه و وا ثبوراه و وا حسرتاه بر کشیدند و مردها گریبان
خود را کندند و صداها بگریه بر کشیدند شورشی در خلق افتاد که مثل آن کسی ندیده بود بعد از آن سید
الساجدین زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام بیفتاد السلف رملا ذا الحلف ذروة الحسب و الشرف ناظم الحق
علی بن الحسین علیهما السلام با بدن رنجور نحیف ضعیف با دستهای غل و زنجیر در آورده شده با حکم سوزنا
و دیده تمنا اشاره با قوم کرد که ساکت شوید مردم ساکت شدند پس برخواست حمد و ثنای الهی را
بجا آورد و صلوات بر پیغمبر فرستاد پس فرمود أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي فَأَنَا
عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بگروه خلق هر که مرا شناسد شناخته و هر کس نشناسد پس بداند منم علی
الحسین ابن علی ابیطالب أَنَا ابْنُ الْمَذْبُوحِ بِشَطِّ الْفُرَاتِ مِنْ غَيْرِ دَخْلٍ وَلَا تِرَاتٍ منم فرزند آنکه او را در کنار فرات
سر بریدند بدون آنکه کار خطا کرده باشد که او را مکافات دهند یا آنکه کسی خورده باشد که از او مقابله
نمایند أَنَا ابْنُ مَنْ انْتُهِكَ حَرِيمُهُ وَسُلِبَ نَعِيمُهُ وَانْتُهِبَ مَالُهُ وَسُبِيَ عِيَالُهُ منم فرزند آنکه حرمت او را هتک
کردند و مالش را بغارت بردند و عیالش را اسیر کردند منم فرزند آنکه او را در راه خدا شهید کردند و او
صبر ورزید و همین فخر مرا کافیست أَيُّهَا النَّاسُ شما را قسم میدهم که آیا میدانید که شما نوشتید مکاتیب

بر پدرم و با او عهد و میثاق بستند و خدعه کردند و او را یاری نکردند و با او مقاتله کردند پس لعنت بر
شما باد باینچه از برای خود باخرت فرستاده اید پا بچه چشم نظر میکنید بر پیغمبر خدا در فردای قیامت در وقتی
که بشما بگوید شما عترت مرا کشتید و پرده حرمت مرا دریدید پس شما از امت من نیستید راوی میگوید
هر طرف صدا گریه مردم بگریه بلند شد و بیکدیگر میگفتند هلاک شدید و خبر نیافتید پس حضرت
فرمود خدا رحمت کند کسیرا که نصیحت مرا قبول کند و وصیت مرا محافظت کند در حق خدا و رسول و اهل بیت
او زیرا که ما را در تبلیغ رسالت تابع حضرت رسول لازم است پس همگی گفتند یا ابن رسول الله ما همه
تو را میشنویم و مطیع تو میباشیم خواهشها خدمت تو ایم در جنگیم با هر کس که با تو در جنگ است و صلحیم
با هر که با تو در صلح است از یزید و از هر کس که بر تو و بر ما ظلم کرده بیزار میشویم حضرت فرمود هیهات
ای بعد از آن مکاران دیگر با گول شما نمیخوریم آیا میخواهید که با من همچنان کنید که با پدرم کردید بخدا قسم هنوز
جراحت ما برنشده پدرم و اهل بیتش را دیروز کشتید و هنوز فراموش نکرده ام مصیبت رسول خدا را
و مصیبت پدرم و برادرانم را و سوزش مصیبت هنوز در سینه هست و تلخی او هنوز در کلوی منست
و غصه آن در سینه مفرط است شما نه بر ما باشید و نه با ما شعری چند خواند که دل ما را بیتاب
کرد و از مسلم بن عوسجه روایت شده است که گفت پسر زیاد مرا طلبید و از برای مهمت دار الامارهٔ خود
در کوفه روزی مشغول بر بنائی بود که ناگاه صدای خروش و فریاد زنان از اطراف و نواحی کوفه
استماع کردم بخادمی که در پیش بود رو کرد و از او استفسار کردم که سبب این فریاد و فغان چیست گفت کسی
بر یزید خروج کرده بود لشکر ابن زیاد بجنگ او رفته بودند او را کشتند اند سر او را حال داخل شهر میکنند من گفتم
ان خروج کننده که بود گفت حسین بن علی ابن طالب علیهما السلام من از ترس خادم چیزی نگفتم صبر کردم تا
از نزد من رفت پس دستکی بکلوه داشتم چنان بر روی خود زدم که نزدیک بود دیدهایم کور شود
پس دست خود را شستم و از پیش قصر بیرون آمدم و رفتم بسوی کناسه کوفه و مردم را دیدم ایستاده منتظر سر
و سرهای شهدا اند ناگاه غریب بجمل کجاوه و محمل بر جمل سوار بود که در آنها بودند زنان و اولاد فاطمه
و پردگیان رسول مختار و از علی ابن الحسین سی نفر بر نفر و طاوس و داجه تنحب دما ناگاه دیدم علی ابن الحسین
علیهما السلام را که سوار بر شتر برهنه بود و اعضای شریفش مجروح و خون از رگهای بدن نازنینش میریخت
و با بحال اشک از دیده شریفش میریخت و میفرمود یا امة السوء لا سقیا لربعکم یا امة لم ترا جدنا نبینا
ای بد زنان امت ما خدا خیر ندهد شما را و رحمت نکند شما را که رعایت جد ما نکردید در باب ما تو آنست
و رسول الله یجمعنا یوم القیمة ماکنتم تقولون و در روز قیامت که نزد پیغمبر جمع شویم با جواب پیغمبر خدا را

چه خواهید گفت نُسَیِّرُنا عَلَی الاَقتابِ عارِیَةً کانَّنا لَم نُشَیِّدْ مِنکُم دِیناً ما را اسیر و شتران برهنه میکنید
و در شهرها میگردانید گویا هرگز بکار دین شما نیامده ایم پس شعر چند دیگر خواند که از سوز آن اشعار
درود بوار بزلزل در آورد پس بیشرمان کوفه نان جو و خرما باطفال اهل بیت میدادند ام کلثوم صیحه
بر ایشان زد که یا اَهلَ الکوفَةِ اِنَّ الصَّدَقَةَ عَلَینا حَرامٌ صدقه بر ما حرامست پس از دست و دهان
اطفال میگرفت و بر زمین میریخت مردم چون افعال منکر را در آن اسیران محنت و بلا مشاهده کردند زاری
میکردند ام کلثوم چون این حالت را مشاهده نمود سر خود را از محمل بیرون کرده گفت ساکت شوید ای اهل
کوفه مردان شما ما را میکشند و زنان شما بر ما گریه میکنند خدا حکم کند میان ما و شما است در قیامت میگوید
مسلم در حالیکه آن مظلوم بزرگوار سخن میگفت که ناگاه شور و غوغائی در میان خلق بلند گردید چون نظر
کردم دیدم رایات کفر بلند گردید و اعلام ضلال برپا شده چند سر نورانی بر نیزه نصب کرده میآیند پیش
از همه سرها سر نورانی نازپرورد فاطمه حسین علیه السلام و هُوَ رَأسٌ فَرَحَتی اَشبَهُ الخَلقِ بِرَسولِ اللهِ و آن سر
مانند ماه تابان میدرخشید و شبیه ترین خلق بود برسول خدا و محاسن شریفش سیاه بود مانند سیاهی
و سمه اثر خضاب بر آن محاسن شریف ظاهر بود و باد بر محاسن شریف میخورد و بیمین و یسار حرکت میکرد
ناگاه زینب خاتون را نظر بر آن سر مطهر افتاد از درد دل سر خود را چنان بر چوب محمل زد که دیدم خون
از زیر مقنعه اش جاری شد پس با آن سوزدلی که داشت اشاره بر آن سر مطهر کرده میگفت یا هِلالاً لَمّا اَتَمَّ
کالاً غالَبَهُ خَسفٌ فَابدی غُروباً یعنی ای ماه فلک خلافت که طالع شدی و بدرجه کمال رسیدی و عالم را
بنور خود روشن نمودی و از گردش روزگار و جور اشرار غروب کردی و در خرا از نظر عالمیان پوشیدی
ما تَوَهَّمتُ یا شَقیقَ فُؤادی کانَ هذا مُقَدَّراً مَکتوباً ای پاره دل من هرگز خیال این معنی را نمیکردم و
این توهم را نمیکردم که مقدر شده است ترا بکشند و سر تو را بر نیزه زنند و مرا اسیر سوار نمایند یا اَخی
فاطِمُ الصَّغیرَةُ کِلَیها لَقَدْ کادَتْ قَلبَها اَن یَذوبا ای برادر دختر صغیر سیدات فاطمه تکلی بکن
و سخنی بگو که نزدیک است دل در فراق تو آب شود یا اَخی قَلبُکَ الشَّفیقُ عَلَینا ما لَهُ قَد قَسا وَصارَ صَلیباً
ای برادر دل مهربان تو را چه شده است که بر ما رحم نمیکند و بر حال ما نمیسوزد یا اَخی لَو تَرَی عَلیاً
لَدَی الاَسرِ مَعَ البَنینَ لا یُطیقُ وُجوباً کاش میدیدی فرزند علی را که با پسران بسته شده
و از ضعف و بیطاقتی بر پای خود ثابت نمیتواند شد کُلَّما اَوجَعوهُ بِالضَّربِ بِذُلٍّ وَخَفیضٍ
دَمعُهُ سُکوباً هر زمانیکه او را اذیت میکنند و او را تازیانه میزنند با چشم گریان او را میخوانند یا اَخی
ضُمَّ لِلنَّبیِّ قَرینَهُ وَسَکِّن فُؤادَهُ المَرعوبا ای برادر مهربان بزرگوار ای نور چشم احمد مختار خود

خود را در پیش خود بطلب یک بار او را در بر بگیر و دل او را بدست بیاور ابن طاوس و شیخ فخر الدین
روایت کرده اند که چون اسیران اهل رسالت علیهم السلام و پرده نشینان سرادق عصمت و طهارت
و خواتین حجلات قدس و بانوان محافل انس و بقایای عترت طاهره احمد مختار و صبایای حیدر کرار
با محمل فلک دانش و مردمک دیده بینش قطب دایره هدایت و خورشید سپهر عصمت و طهارت زین
العباد و سید السجاد و حجة العبد و شفیع المعاد علی بن الحسین علیهما السلام با سرهای مقدسه سروره مطهره
شهیدان کربلا و غریبان کوی نادار کوفه کردید ند خبیث ابن الخبیث لعین ابن اللعین عبید الله بن زیاد
در دار الکفر خود نشسته مردم را اذن عام داد که هر که خواهد داخل شود و بنا بر بعضی از روایات در
روز بعد از ورود اهلبیت علیهم السلام چنین کرد باری بعد از اجتماع خلق امر باحضار اسیران جگر گوشگان
احمد مختار کرد و سر مقدس مطهر بهترین خلق را در مجلس نحس خود حاضر کرد اهل بیت را مانند بندگان
بمجلس عام در آورد و اولاد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله کجا بود تا سر فرزندش را در دست پدر بیند
و اهل بیتش را با حال مشاهده نماید با فاطمه زهرا علیها السلام کجا بود که دختر انش را در مجلس پدر بیند
بر بیند من مخبر الزهراء ان بناتها تشهر بین طغاتها و بغاتها کو کسیکه خبر دار کند فاطمه زهراء
علیها السلام را که دختر انش را شهره طاغیان و ظالمان کردند و رسوای در میان خلق نمودند یا فاطم الزهراء
قومی و اندبی اسارای فی اسارای ذل عداتها ای فاطمه برخیز و بنوحه کن بر اسیرانت که در قید و بند
و دام ذلت دشمنان افتاده اند زینب خاتون پیش بود چون داخل شد بر ابن لعین سلام نکرده و بکسی
التفات ننمود زنان و دختران سید الشهدا علیه السلام در عقب او بودند زینب خاتون سلام الله علیها
رفت در گوشه نشست کنیزان دور او را گرفتند وهی منکرة و علیها ارذل ثیابها پست ترین جامها پوشیده
بود و شیخ طوسی میگوید وهی تتخفی بین النساء و تستر وجهها بکمها لان قناعها اخذ منها خود را
در میان زنان پنهان میکرد و روی شریف خود را باستین خود میپوشید زیرا که مقنعه او را از او برده
بودند ملعون پرسید که کیست این زن گفتند زینب دختر امیر المؤمنین علیه السلام و بروایت دیگر در مرتبه پرسید
جواب نشنید در دفعه سیم یکی از کنیزان گفت هذه زینب بنت علی پس رو باو کرد و گفت بحق جدت
پیغمبر خدا که با من تکلم کن گفت چه میخواهی از من و حال آنکه مرا رسوا کردی در میان خلق و هتک حرمت من
کردی ملعون بعضی از کفریات و مزخرفات از زبان لعنتش جاری شد زینب خاتون تاب نیاورده
او را جواب داد فرمود زود باشد که خدا جمع نماید میان تو و جماعتی را که بیگناه کشتی و ایشان با تو مخاصمه
خواهند نمود فاستعد جوابا و اتی لذلک به مستعد و آماده جواب باش و بجا خواهی داشت جواب این فعل

فعل ناصواب را ابن زیاد از کلام دختر خیر الانام در غضب شد و گویا ارادهٔ قتل او کرد و بروایتی حکم
بقتل او کرد عمرو بن حریث گفت زنست و گفته زنان مؤاخذه سزاوار نیست نولد الزنا گفت خدا مادر ظفر
را دیر دارد طاغی تو و ممنون را اهلبیت تو سینهٔ ما را از ایشان شفا داد زینب خاتون گفت لَقَدْ
قَتَلْتَ كَهْلِي وَقَطَعْتَ فَرْعِي وَاجْتَثَثْتَ أَصْلِي فَإِنْ كَانَ هَذَا شِفَاءَكَ فَقَدِ اشْتَفَيْتَ بورد ما را کشتی
و اصل و فرع ما را بر انداختی اگر شفای تو با این حاصل شد پس بدشفا یافتی و بروایت دیگر ام کلثوم گفت
اگر دیدهٔ تو روشن شد بکشتن حسین علیه السلام دیدهٔ جدش پیغمبر روشن میشد بدیدن او و او را می
بوسید و لبهای او را میمکید و او را بر دوش خود سوار میکرد ابن طاوس میگوید پس متوجه سید
الساجدین علیه السلام شد و گفت کیست این گفتند علی بن الحسین است گفت یا علی بن الحسین علیه
السلام را خدا او را نکشت حضرت فرمود کان لی اخ یسمی علی بن الحسین فقتله الناس برادری داشتم که
مسمی بعلی بن الحسین بود مردم او را کشتند گفت بلکه خدا او را کشت حضرت فرمود کان الله یتوفی الانفس
حین موتها ابن زیاد گفت یا تو را جرئت در جواب من میباشد پس امر بکشتن او کرد بروایت دیگر
چون نولد الزنا مرخوف شد دیگر با زینب خاتون گفت حضرت فرمود بان که تا بکی پرده حرمت عمر را
میدری میباکنانیکه او را میشناسند خدا دستها و پاهای ترا قطع کند نولد الزنا اثر غضب او مشتعل
شد و امر کرد بقتل امام علیه السلام شیخ مفید و ابن نما روایت کرده اند که چون آن محنت زدگان بیکس را
بهوش آنحضرت را شنیدند مضطرب شدند زینب خاتون برخواست بآنحضرت چسبید گفت وَاللهِ لَا
أُفَارِقُهُ فَإِنْ قَتَلْتَهُ فَاقْتُلْنِي مَعَهُ ای پسر زیاد بس است آنچه ریختی از خونهای ما بخدا قسم که از او جدا
نمیشوم اگر او را میخواهی بکشی مرا با او بکش آنحضرت فرمود ای عمه ساکت باش تا جواب او را بگویم پس فرمود
پسر زیاد آیا مرا بقتل میرسانی بمیدانی که کشته شدن از برای ما در راه خدا عبادتست و شهادت از برای ما
کرامتست و نولد الزنا ساکت بر ایشان نظر کرده گفت عجبا بالرحم بخدا قسم چنان میبینم که دوست می
دارد که اگر من او را بکشم او را نیز با او بکشم پس امر کرد دست از او بردارند شیخ مفید در روایت کرده است
که چون سر مقدس سید الشهداء علیه السلام را بمجلس پسر زیاد ملعون آوردند و در برابر روی او گذاردند
فَجَعَلَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَيَبْتَسِمُ نولد الزنا که با سر مقدس میکرد و او بلاء و تبسم مینمود چوبی بر دست داشت
بر دندانهای آنحضرت میزد و بروایتی از چوب خود لبهای مبارک آنجناب را از روی هم میبستد و بضرب
دندانهای مبارک او میکرد و میگفت اِنَّ الْحُسَيْنَ حَسَنُ الْمَضْحَكِ جانهای عالمیان بفدای تو باد تو
دای ابا عبد الله زود بر شده و بروایت ابن عساکر ابن جوزی از انس بن مالک روایت کرده اند که آنملعون لب